

زبان و فرهنگ ایران

۱۱

زندگانی و فلسفه

حاج ملاهادی سبزواری



بقلم :

مرتضی مدرسی چهاردهی

ناشر

کتابخانه تجویزی

تهران - خیابان شاه آباد

بها ۴۰ ریال

IRANIAN CULTURE
AND LITERATURE

11

Life And Philosophy

OF

Haj Mullá Hádi Sabzevari

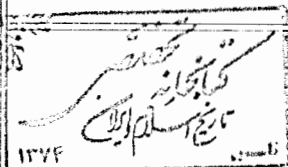
1212 - 1289 - H.

BY

M. Mudarresi Chahárdehi

Tahuri Bookshop
Shah - Abad Avenue
Tehran 1955

زبان و فرهنگ ایران



۱۱

تذکره مدرسی

۲

زندگانی و فلسفه

حاج ملاهادی سبزواری

۱۲۸۹ - ۱۲۱۲

ق ۵

اسکی شد

بقلم :

مرتضی مدرسی چهاردهی

ناشر

کتابخانه طهوری

تهران - خیابان شاه آباد

حق چاپ محفوظ
و مخصوص مؤلف است

چاپخانه تابش تهران
آبانماه ۱۳۳۴

این کتاب بهمت آقای حاج مهدی ابراهیمی دریانی که
از بازرگانان روشن ضمیر و فرهنگ دوست کشورند و تاکنون
مؤسس چند آثار و انبیه فرهنگی در تهران و آذربایجان
می باشند، به چاپ رسید و نشر آن بدون بهره ای باین کتابفروشی
واگذار گردید.

تذکر این نکته از طرف ناشر فقط برای ابراز تشکر
است که از طرف اینگونه بازرگانان به فرهنگ و مطبوعات
توجه میشود.

سید عبدالغفار طهری
۱۳۸۷/۲/۲۳

فهرست

- | | |
|----|-------------------------------------|
| ۴ | ۱ - مقدمه |
| ۹ | ۲ - مقام علمی و روحانی اسرار |
| ۱۲ | ۳ - چگونگی زندگانی اسرار |
| ۳۲ | ۴ - داستانهای اسرار |
| ۵۳ | ۵ - شعر و شاعری اسرار |
| ۵۷ | ۶ - نظری بـفلسفه اسرار |
| ۶۲ | ۷ - تفسیر قرآن از نظر حکیم سبزواری |
| ۶۳ | ۸ - تألیفات اسرار |
| ۶۵ | ۹ - حواشی شرح منظومه |
| ۶۹ | ۱۰ - تولد و وفات اسرار |
| ۷۵ | ۱۱ - پرسش و پاسخ فلسفی |
| ۸۰ | ۱۲ - سخنی چند در باره مدرسی چهاردهی |

بنام خداوند بخشنده مهربان

۹- مقدمه

بدران من همه از عالمان دین بودند که به‌پندار و کردار و گفتار حاج ملاهادی سبزواری دلبستگی داشتند و بداستانی‌هایی از مقامات روحانی حکیم سبزواری مترنم میشدند.

کم‌کم حکایات دل‌انگیز آنان در ما با شیر اندرون شده بود تا نگارنده ناچیز این‌سطور هنگام تحصیل در علوم اسلامی در نجف‌اشرف «که حقاً بزرگترین و قدیم‌ترین دانشگاه جهان مذهب شیعه است» بتالیفات اسرار سبزواری آشنا گردید و یادداشت‌هایی درباره زندگی و فلسفه او نوشت پس از دریافت اجازات روایتی و اجتهاد از بزرگترین استادان علوم اسلامی و مراجع تقلید مذهب جعفری در سال هزار و سیصد و پانزده خورشیدی به تهران آمده و پس از دریافت لیسانس در رشته علوم معقول بنا بمقتضیات و اوضاع و احوال زمان به‌مراهی دوستان فاضل نخستین جمعیت لیسانسیه‌های علوم معقول و منقول را بنا نهاد و در حقیقت معمار مجمله

ماهنامه علمی و تاریخی «جلوه» که ناشر افکار جمعیت مزبور
بود گردید

بخشی از تذکره تاریخی خود را «که زندگی و فلسفه
حاج ملاهادی سبزواری جزئی از آنهاست» با ملاحظه و
تهذیب استاد علامه فقیه محمد قزوینی در دوره دو ساله
مجله جلوه بچاپ رسانید. و ازدور و نزدیک مورد توجه
فضلا و دانشمندان ایران و کشورهای بیگانه قرار گرفت و
نویسنده آن را مورد تشویق و تقدیر قرار دادند و مکرر
درخواست چاپ جداگانه آن را نمودند اینک پس از تالیف
و نشر رساله زندگی و فلسفه «شیخ احمد احسائی» با تجدید
نظر در رساله زندگی و فلسفه حاج ملاهادی سبزواری را
به شیفتگان فرهنگ ایران و اسلام ارمغان مینماید.

طهران ۱۷ ربیع الاولی ۱۳۷۵

برابر ۱۱ آبانماه ۱۳۳۴ خورشیدی

مرتضی مدرسین چهراندیشی

۲- مقام علمی و روحانی استوار

بعد از صدرالدین شیرازی صاحب کتاب‌های بسیار مشهور «اسفار - اربعه» و «شرح اصول کافی» و چند کتاب دیگر و عبدالرزاق لاهیجی مؤلف کتابهای نفیس «شرح تجوید» و «شوارق» و «گوهر مراد» دیگر حکیمی بنام در رشته‌های حکمت اشراق و مشاء در جهان اسلامی و کشور ایران ظهور نکرد و چون سخنان شیخ احمد احیائی دانشمند روحانی دستگاه نوینی را بنام کلام اهل بیت تأسیس نمود و هو شمندان کم و بیش بدان متمایل شدند تا آنکه ملا محمد اسمعیل اصفهانی حکیم و ملا علی نوری استادان حاج ملاهادی سبزواری برای نخستین بار در رشته حکمت و علوم الهی به سخنان شیخ انتقاد نمودند و پس از آن نوبت به حاج ملاهادی سبزواری رسید که بزرگترین حوزه بحث و تدریس حکمت اشراق و مشاء را در سبزواری تأسیس کرد.

آوازه شهرت فلسفی و عرفانی اسرار در تمام ایران و بعضی از کشورهای اسلامی مانند افغانستان و هند و عراق عرب پیچید و تشنگان حکمت اسلامی از راه‌های دور به سبزواری می‌شتافتند تا عقاید و آراء حکیمان ایران و یونان و اسلام را از آخرین حکیم اسلامی بشنوند و چند سالی در حجره مدرسه در سبزواری مقیم میشدند و از بیانات حکیم

بزرگ سبزواری و شاگردان بزرگوارش بهره‌مند میشدند و چون دستگاه کلامی و اخبار شیخ و شاگردانش تشکیلات مرتب و منظمی داشت پیروان پاکدل آنان هم دوستدار کلمات شیخ بودند در انتشار آن کوشا بودند ولی کسانی که ذوق فلسفی و یاعرفانی داشتند و ارزش‌های بیانات اسرار و شاگردانش بهره‌مند شده بودند نوشته‌های شیخ احمد و شاگردان او را بیرون از اصطلاح فلاسفه و عرفا می‌دانستند و ده‌ها کتاب در رد و انتقاد عقاید شیخیه نوشتند^(۱) از هنگام ظهور اسرار سبزواری تا کنون بحث و تدریس حکمت‌های عشاء و اشراق در حوزه‌های علمی نجف اشرف و کربلا - سامرا - کاظمین - قم - مشهد - اصفهان - شیراز و سایر شهرهای ایران کتاب شرح منظومه حکیم سبزواری تدریس می‌شود و در تمام محفل‌های علمی ایران از صاحب منظومه سخن می‌گویند و داستان‌هایی از او بر سر زبان‌های اهل ذوق و عرفان است که تا اندازه‌ای در خلال سطور این رساله نمودارست تا در دفتر زمانه از حکیم بزرگ اسلامی بیادگار بماند.

چنانکه میدانیم در دوره ناصرالدین شاه قاجار کسانی که برای زیارت بمشهد میرفتند با کاروان و کجاوه بود و بواسطه دوری و ناامنی راه مسافرت آنان تقریباً یک ماه بطول کشید و بیشتر مسافران در هنگام سفر هم وصیت می‌کردند و پس از بازگشت از سفر خراسان تمام دوستان و آشنایان و مردم کوی و برزن مسافر بدیدار زوار خراسان می‌شتافتند مهمانی‌ها میدادند و قربانی‌ها می‌کردند و شادی‌ها مینمودند و دیدار زوار

۱ - رساله شیخ احمد احسانی بقلم نگارنده از انتشارات کتابفروشی

علی اکبر علمی در تهران

کمتر از تشریفات عروسی نبود و تقریباً يك ماه تمام زوار خراسان و کربلا بدید و بازدید سرگرم میشدند و از طی مسافت آنچه دیدنی و شنیدنی بود قصه‌ها می‌گفتند و این گونه داستانها هم زبان بزبان نقل میشد.

مسافران خراسان هم چندشبی رادرس زوار می‌گذرانند و چون آوازه دانش و شهرت علمی و تقوای حاج ملاهادی رامی شنیدند در هنگام بازگشت از سفر برای دوستان و یاران شهر خود می‌گفتند و شاگردان مدرسه اسرار هم که از علما و روحانیون درهر شهری بودند سخنان مسافر را تایید مینمودند این عوامل کمک بزرگی بشهرت اسرار کرد.

آن زمان ها درهر کجا دانشمندی پارسا زندگانی میکرد گننام نمی‌مرد و مردم پاکدل آن عصر وسایل دلگرمیش را فراهم می‌ساختند و پروانه وار از خرمن دانش و فضیلتش بهره‌مند میشدند.

چنانکه یکی از دوستان دانشمند می‌گفت در چند سال پیش در شهر کوچک ما درمازندران امام زاده‌ای بود که شب‌های جمعه چندین من شمع مردم آن سامان در آن بقعه روشن میکرد و دند و دانشمندی علامه و بزرگوار در گوشه آن شهر بفلاکت و گمنامی بسر می‌برد بارها می‌گفت ای همشهریان عزیز نخست معلوم نیست چه کسی در این بقعه دفن شده است در هیچ يك از مزارات و کتابهای انساب نامش را پیدا نکردم تازه اگر مرد شریف و وارسته ای هم بود هرگاه در زمان ما بود می‌آمد و در نزد من درس می‌خوانده و مرا بتیره بختی گذاشته اید و پول خود را برای بقعه هجرت - ول الهویه ای مصرف می‌کنید شما را به خدا این عقل و ایمان است!

خلاصه در آن روزگار دوستان حکمت آرزو داشتند که ترك

آشیانه خود را نموده و بسبزوار بروند تا در حوزه درس حکیم بزرگ زمانه شرکت کنند و از زبان او حقایق اشیاء و حکمت لقمان و نظریات ارسطو و افلاطون و فارابی و ابن سینا و سایر فلاسفه بزرگ جهان را بشنوند آنانی که لقمه نان و پنیری داشتند زحمت سفر را بخود هموار کرده و با قافله و کاروان بسبزوار می شتافتند و آنانی که در فشار زندگانی بودند و تشنه معرفت بودند گاهی پیاده و زمانی سواره طی طریق نموده و خود را بسبزوار میرساندند تا عطش علمی و فلسفی خود را از سرچشمه انوار معرفت سیراب کنند و بمرور ایام مشعل دانش را در جهان اسلامی شعله ور ساختند و هزاران نفر بسا چراغ تابناک علمی آنان از تاریکی به روشنائی رسیدند.

مانند حاج میرزا حسین سبزواری و ملاعلی سمیانی و سید احمد ادیب پیشاوری و ملاسلطانعلی گنابادی
اینک برویم بر سر تحقیق در چگونگی زندگی زندگانی حاج ملا هادی سبزواری

۴ - چگونگی زندگی زندگانی اسرار

شرح حال ذیل که اصل آن بخط حاج ملا هادی
۱ - شرح احوال نزد نواده پسریشان آقای ضیاء الحق حکیمی بقلم خود او
فرزند آقای عبدالقیوم پسر حاج ملاهادی موجود است نمونه ایست از روشن فکری و سادگی و بی آلاشی آن مرد بزرگ اصل این شرح بخط حاجی بر کاغذ آبی رنگ بخط شکسته نستعلیق نگارش یافته و در پشت آن ورق مهر حاجی بسجع (یا هادی المصطلین) بکار

برده موجود است و بطوریکه آقای ضیاء الحق حکیمی از پدر خود روایت میکند از تهران شرح حال حاجی را از خود آن مرحوم میطلبند و ایشانرا انجام این کار را بیکمی از شاگردان خود محول میکنند و او شرح حال مفصلی از فضائل و کرامات و مقامات حاجی مینویسد ولی حاجی آن شرح را نپسندیده و خود این شرح حال مختصر را مینویسد (۱)

و چون بعضی از احباب مستدعی شد که از کیفیت تحصیل خود و انیت آن و تعیین اساتید چیزی نگاشته شود موجزی مینگارند که در سن هفت یا هشت سالگی که شروع بعرف و نحو کردیم والدنا الفاضل حشره الله تعالی مع الاخیار عزم بیت الله العرام فرمودند و در مراجعت در شیراز برحمت ایزدی پیوستند و حقیر تا عشره کامله از عمر خود درسبزار بودم و بعد جناب مستطاب فضایل مآب عالم عامل و فاضل کامل و حبر جامع و متقی و ارفع و فقیه بارع و عابد ساجد و ناسک متعبد زبده الاشراف المستغنی عن الاوصاف حبیب ابهستی مشغول بود و والدش با والد داعی جمع المال بود رحمه الله علیهم مر از سبزار بمشهد مقدس حرکت داد و آن جناب انزو و تقلیل غذا و عفاف و اجتناب از محرّمات و مکروهات و مواظبت بر فرایض و نوافل را مراقب بود و داعی را هم در اینها چون در یک حجره بودیم مساهم و مشارک داشت و کینونت ما بدین سیاق طولی کشید و سنواتی ریاضات و تسلیمیتی داشتم و آن مرحوم استاد ما بود در علوم عربیه و فقهیه و اصولیه ولی با آنکه خود کلام و حکمت دیده بود و شوق و استعداد هم در ما میدید نمیگفت مگر منطق و قلیلی از ریاضی پس عشره

۱ - نقل از مقدمه ای که دکتر قاسم غنی درباره نامه اسرار نوشته و با سواد آن نامه در مجله یادگار نشر داده اند ص ۵۴ شماره ۳ سال اول مجله یادگار چاپ تهران .

کامله با آن مرحوم در جوار معصوم بسر بردم تا آنکه شوق بحکمت
اشتهاد یافت و آوازه حکمت از اصفهان آویزه گوش دل بود و از علوم نقلیه
و دینیہ حظوظ متوافره و سهام متکثره بفضل خدا یافتیم پس عزیمت اصفهان
نموده و اموال و املاک بسیار را جا گذاشته از خراسان حرکت کردیم و قریب
بهشت سال در اصفهان ماندیم و انزوا و مجانبت هوا بتایید خدا مزاج گرفته
بعد توفیق تحصیل علوم حقیقه و ریاضات شرعیه هم داشتیم و اغلب
اوقات را صرف تحصیل حکمت اشراق نمودیم پنج سال حکمت دیدم
خدمت زنده الحکماء الالہیین فہر المحققین و بدر العالمین العاملین و المتخلقین
باخلاف الروحانیین بل باخلاق اللہ جناب حقایق آگاه آخوند ملا اسمعیل
اصفہانی قدس سرہ الشریف و چون آخوند ملا اسمعیل مرحوم شدند دوسہ سالی
بالاختصاص خدمت جناب حکیم متالہ استاد الكل المحقق الحقایق والنور
الشارق آخوند ملا علی النوری قدس اللہ نفسہ و روح رمسہ حکمت دیدم و دو
سالی در اوایل ورود باصفہان بفقہ جناب المولی النبیہ و العالم الوجیہ و المحقق
الفقیہ آقامحمد علی مشہور بنجفی اعلی اللہ مقامہ روزی ساعتی حاضر میشدم و
چون بخراسان آمدم پنج سال در مشہد مقدس بتدریس حکمت مشغول بودم با
قلیلی فقہ و تفسیر زیرا کہ علما اقبال بر آنها و اعراض از حکمت بکلیہ داشتند
لہذا اعتنای داعی بحکمت سیما اشراق بیشتر بود و بعد از آن دوسہ سالی
سفر بیت اللہ داعی طول کشید و حال بیست و ہشت سال است کہ در دارالمومنین
سبزوار بتدریس حکمت مشغولم این است اسباب ظاہریہ و در حقیقت
اللہ ہدائی و علمنی و ربانی (دیدہ ای خواہم سبب سوراخ کن) (تسبب
را بر کند از بین و بن) .

در سفرنامه ناصرالدین شاه قاجار بخراسان در

۴ - ناصرالدین شاه قاجار باره اسرار چنین نوشته اند (۱)

درخانه حکیم

يك شنبه بیست و هشتم محرم - جناب حاج ملاهادی سبزواری بهمراهی سپهسالار اعظم به حضور مبارك آمدند و از آنجا که جناب حاجی از اجله حکما و از جمیع صفات غیرحسنة عاری و مبرا و در حکمت الهی بهر یست بی پایان و نامتناهی و در سایر علوم صاحب بصیرت و آگاهی و الحق شفعی مرتاض و بهمه جهت ممتاز است بندگان حضرت - اقدس وجود مقدس معظم الیه را محترم ملاقات ایشان را مفتنم شمرده و با ایشان از امر مقوله صحبت داشتند و ضمنا خواهمند تصنیف کتابی که محتوی اغلب علوم و مواظ چند باشد شدند جناب ایشان نیز اطاعت امر همایون را مقبل و موقوف بزبان مستقبل داشتند دعای وجود مبارك را گفته رخصت معاودت را جستند و بعد از ایشان جناب علامی حاج میرزا ابراهیم مجتهد سبزواری و جناب محمد هاشم میرزا پسر مرحوم محمد رضا میرزا که قریب پانزده سال است در سبزواری محض ارادت جناب حاج ملاهادی منزوی و مسکون و از جمله تلامذه خاص آن جناب است فیض حضور را بدرک آمده و مورد تقدیر و مراحم خاص شده هر شخص شدند . (۲)

۳ - دوشنبه بیست و نهم شهر محرم - آقارضای عکاس باشی که حسب

الامر بانداختن عکس جناب حاج ملاهادی مامور بود انجام خدمت

۱ - آغاز سفر ناصرالدین شاه قاجار از روز يك شنبه پانزدهم شهر ذیحجه الحرام

۱۲۸۳ هجری پایان سفر يك شنبه ۲۲ جمادی الاول ۱۲۸۴ هجری قمری پایان

تالیف سفرنامه در سلخ شهر جمادی الثانی ۱۲۸۶ بقلم علی نقی ابن حکیم المالک

طبع تهران

۲ - سفرنامه خراسان ص ۱۰۰

مرجوعه را نموده بحضور مشرف شده و شیشه عکس جناب معزی الیه را که بسیار ممتاز برداشته بود از نظر مبارك گذرانیده مورد تحسین و مرحمت شد و بخاکبای همایون معروض داشت که جناب حاجی تاکنون اسباب و آلات این فن را ندیده و انعکاس و انطباع همکل اشیاء را در صفحه خارج مشاهده نمودند از ملاحظه آن کمال تحیر را پیدا کرده متفکر شدند و چون بر حقیقت آن فی الجمله بصیر گشتند او را در استدلال علوم مناظر و مرایا اسبابی نیکو شمردند. (۱)

۴- غره شهر صفر المظفر - اعلی حضرت اقدس همایونی بخانه جناب حاج ملاهادی سبزواری تشریف فرما گشتند حالت درویشی و اثاث البیت مختصر و خانه محقر جناب حاجی که تمام بنای آن منحصراً باطاقی از خشت و گل بود در خاطر مشکوّل پسند مبارك بسیار پسندیده آمد و پسر آن جناب ایشان که الحق اصل معرفت را بر و شاخ حکمت را شمردند مقبول خاطر مرحمت اثر آمده مورد احسان و تشویق شدند اخلاق دلجو و تحقیقات نیکوی جناب حاجی نیز با چشم گریان حضرت ظل سبحان را تا خارج خانه مشایعت کرده بانیت خاص و نهایت اخلاص زبان بدعا و ثنای وجود مبارك کرده (۲)

رضاقلیخان هدایت درباره حکیم سبزواری چنین نوشته اند .

۵- هو فخر المحققین و قدوة المتکلمین الحاج میرزا هادی حفظه الله تعالی والد ماجد آن جناب از علمای عهد و صاحب مکنت بوده بمکه معظمه رفته در مراجعت از راه دریابشیر از رحلت یافته جناب مولانا تاعشره

۱- سفرنامه من ۱۳۲

۲- سفرنامه من ۱۲۴

کامله از عمر خود در سبزوار میزیسته باصرار جناب عالم عابد ملا حسین سبزواری که با والدش رفیق بوده بمشهد مقدس رضوی رفته بتهصیل کوشید بعد از ریاضات شرعیه و تکمیل فقه و اصول و کلام و حکمت بشری اقامت اشراق بخدمت حکمای اصفهان رفته هشت سال در نزد مولانا اسمعیل اصفهانی و ملا علی نوری حکمت دیدند بعد از مراجعت بخراسان به زیارت مکه رفته به سبزوار برگشتند تا این ایام که هزار و دو بیست و هفتاد و هشت است بیست و هشت سال است که در آنجا به تألیف و تصنیف و تدریس و تحقیق علوم الهیه مشغول و از عمر شریفش شصت و دو سال رفته صاحب کرامات و مقامات عالیّه میباشد تیمنا به بعضی از غزلیات آن جناب میپردازیم^(۱)

تا اینجا آنچه را که نقل کردیم مختصر اطلاعاتیست که در زمان حیات حکیم سبزواری نوشته شده است و اکنون سایر اسناد و مدارکی که بعد از وفات اسرار نوشته شده است در اینجا نقل مینمایم .
در سفر دوم ناصرالدین شاه قاجار بخراسان درباره اوضاع و احوال حاج ملاهادی سبزواری در کتاب مطلع الشمس چنین نوشته اند .

خانه ای که حاجی چهل سال بلکه چهل و پنج سال
در آن ساکن بوده اند در طرف دروازه نیشابور و
مشمول بود و حیاط است بیرونی و اندرونی و مدخل
بیرونی از سمت مغرب خانه و روبه مشرق است حیات بیرونی عبارت از
محوطه ایست شش زرع درشش و در وسط باغچه غیر مرتبی دارد که چهار
درخت کوچک قوت در آن غرس شده و باید این اشجار را بعد از ارتحال

۱ - ریاض المارین ص ۴۱۸ - ۴۱۹ طبع دوم تهران

حاجی نشانده باشند در محاذی مدخل چاه آبی بوده که حالا حالت انظماس یافته فقط طرف مشرق عمارتی از خشت و گل دارد که از هر زینتی حتی از اندود گاه گل هم عاقل است اطاق وسط که نشیمن است قلمدانی میباشد و پنج ذرع و نیم طول و سه ذرع و نیم عرض دارد سقفش از تیر و روی تیر میزیم نه چوب تراشیده انداخته و روی آن نی ریخته اند طرف جنوب این اطاق دالانی است به عرض یک ذرع و طول تمام اطاق و طاق خشنی روی آن دالان زده اند و بواسطه پنج پله آجری وارد این دالان که کفشکن اطاق است میشده و در ۱۲۷۴ که ناصرالدین شاه عزیمت زیارت ارض اقدس و مشهد مقدس فرموده بود در روز سه شنبه غره شهر صفر مرحوم حاجی قدس سره اعلیه حضرت را در همین اطاق پذیرائی کردند و آن وقت اطاق فرش بود ریاضت اما در سال ۱۳۰۰ هجری که ناصرالدین شاه از ارض اقدس مراجعت میکرد و نگارنده در التزام رکاب بود زیارت بیت شریف و کلبه عنیف مستعد آمد جز خاك در آن چیزی نیافت اگرچه هنوز بقیه انوار معرفت بر دو دیواران می تافت بالجمله زیر اطاق و دالان خالی و بواسطه يك دريچه که در زیر اطاق نشیمن باز میشود باین انبار که هنگام مشاهده نگارنده پراز گاه بود ورود مینموده اند در سمت شمال این اطاق دالانی است بطول اطاق و به کف زمین حیاط مسقف با تیرونی با اندرون بوده است از این دالان چون گذشتند به محوطه کوچکی میرسند که طویل و بهار بند است يك زوج عامل از حاجی در این طویل بسته میشده بعد از دالان تنگی و درستی که رو بشمال باز میشود وارد بحیاط اندرونی میگردد طول این حیاط تقریباً ۲۵ ذرع و عرض آن ۱۲ ذرع و در بیرونی و اندرونی فقط آن جاها که در زمستان لابد محل عبور و مرور زیاد است سفك فرش

شده باقی خاك است در حیاط اندرونی نیز روبه مشرق عمارت ساخته اند و ارسی سه دهنه بنا کرده که يك ذرع و نیم کرسی دارد .

درچنین ارسی دورا هر و است که پنج پله از سطح زمین بالا میروند و بر اهر و ها میروند در دو طرف دالان ها دو اطاق است که یکی در دو پنجره دارد و رو به حیاط میشود اطاق دیگر فقط دارای يك در است در زیر ارسی سرداب مانند جائی است که حاجی زمستان و تابستان غالباً در آن بسر می برده اند در جلو ارسی حوضی است دو مرتبه باین معنی که حوض اول تقریباً به عمق سه چارك ساخته شده بعد طاقی از آجر و آهك روی آن زده اند و در پیچه کوچکی از طرف شمال حوض باز است و از آن در پیچه از مرتبه تحتانی که بر از آب است آب بالا می کشند آنچه معلوم میشود برای اینکه در زمستان آب یخ نکند مرتبه فوقانی را خالی از آب می گذاشتند و آب مرتبه تحتانی که به منزله آب انبار می باشد باقی بوده است باقی فضای حیاط باغچه ایست که چهار پنج در درخت توت کهن در آن دیده میشود و بعضی حجرات لازمه از قبیل مطبخ و غیره در طرف جنوب حیات واقع شده و تمام این اطاق ها از خشت و گل است منتها کاه گل دارد .

پس از مشامده وضع منزل حاجی از خلف بزرگوار ایشان جناب آقا محمد اسمعیل که مردی جامع و فاضل و نمونه از اخلاق و فضایل بدر ملکوتی گوهر خود میباشد از وضع زندگانی آن عارف ربانی پیرسید ایشان بشرح ذیل پرداخته و عیال آن مرحوم از پشت در آنچه را آقا محمد اسمعیل بدرستی در نظر نداشته اند اظهار می کردند خلاصه گفتند حاجی هر شب در زمستان و تابستان و بیمار و پائیز ثلث آخر شب را بیدار

بودند و در تاریکی عبادت مینمودند تا اول طلوع آفتاب آنوقت دو پیاله جای بسیار غلیظ سیاه رنگ که در هر پیاله مخصوصاً دوازده مثقال قند میریختند میل میفرمودند و میفرمودند این چای غلیظ شیرین را برای قوت میخورم بتریاك و حب نشاط و اقسام تنباکو و توتون و انقیه هرگز میل و رغبت ننمودند دو ساعت از روز گذشته به مدرسه تشریف میبردند و چهار ساعت تمام در مدرسه بودند بعد به خانه مراجعت کرده نهار میخوردند و نهار ایشان غالباً يك پول نان بود که زیاده از يك سیر از آن نمیخوردند يك کاسه دوغ کم مایه که خودشان در وصف آن میفرمودند دوغ آسمانی گون یعنی دوغی که از کمی برنك کبود آسمانی باشد نان خورش يك سیر نان نهار آن مرحوم بود بعد از نهار در تابستان ساعتی می خوابیدند عصر چای میل نمیفرمودند شب بعد از سه ساعت عبادت در تاریکی غالباً چهار ساعت و نیم از شب گذشته شام صرف میکردند و شامشان در اواخر عمر بواسطه کبر سن و نداشتن دندان يك بشقاب چلو و خورش بیک گوشت و روغن یعنی اسفناجی یا آب و گوشت بود پیش از شام نیم ساعت دور حیاط اندرونی راه میرفتند و بعد از شام در اطاق مخصوص خود که زیر همین سابق الذکر باشد بعد از کمی راه یافتن در يك بستر ناراحتی که غالباً توشك نداشت می خوابیدند و متکای غیر نرمی از پنبه یا پشم زیر سر می گذاشتند لباس حاجی مدت چند سال يك عبای سیاه مازندرانی بود و يك قبای قدك سبز رنگی که بقدری آراشته بودند که آرنجهای قبایاره شده و چندین وصله برداشته و در زمستان قبای برك شکری رنگ و شلووار برك شکری رنگ و عمامه که در تابستان بر روی شب کلاه کرباسی شب کلاه پوستی طاسی دو رو بود کتابخانه نداشتند و کتاب ایشان منحصر به چند جلد بود قلمدانی که با آن

چندین هزار بیت تصنیف فرموده و حل معضلات و مبهمات حکمت و عرفان نموده موجود بود و نگارنده بزیارت آن فایز شد این قلمدان کار اسفهبانی و متنش زرد رنگ و زینت رویش گل و بوته و مدت چهل و پنج سال این قلمدان را در کار داشتند از نقش قلمدان فقط در دو طرف آن چیزی باقی بود نصف بالای غلاف قلمدان شکسته و روی خزانه که جای دوات است چیزی نبود دوات قلمدان برنجی و هنوز مرکبی که با آن مینوشته اند در آن دوات بحالت خشکی باقی است عینک آن را زیارت نمودم بموضوعی که بدماغ میگذارند و بسر دوشاخ آن که به پشت گوش قرار میگیرد پارچه کبود کرباسی بدست خود بسته بودند کسه سردی زمستان آهن به پشت گوشت و روی دماغ اذیت نکند نمره این عینک شش است و پانزده سال آن بزرگوار بامدادان خوانده و نوشته اند با عجز و درخواست و خواهش زیاد ازدو پسر عالی کوهران جنابان آقامحمد اسمعیل و آقا عبدالقیوم آن عینک را گرفتن که اسباب شرافت و افتخار و بمنزله دیده بصیرت و چشم عبرت بین این بنده ضعیف البصر باشد و از آن دو خلف باشرف جناب آقا عبدالقیوم شرح ذیل را نگاشت و مهر کرده و جناب آقامحمد اسمعیل هم بنخاتم شریف خود محترم داشته و امضاء کرده اند که این همان عینک مبارک است و اینک آن عینک در نزد نگارنده موجود است و گرامی تر از هزار جعبه لالی منضود است (صورت شرحی که جناب آقا عبدالقیوم نوشته اند)

« یوم جمعه یازدهم ذی القعدة سنه ۱۳۰۰ (هزار و سیصد) که موکب مسعود ناصرالدین شاه از مشهد مقدس مراجعت میفرمودند محمد حسن خان صنیع الدوله و بخانه ما آمدند و عینک مرحوم خلد آشیان

رضوان مکن حاجی ابوی اعلیٰ اللہ مقامہ را کہ مدت ۱۵ سال آن مرحوم استعمال میفرمودند به محمد حسن خان صنیع الدولہ ہدیہ کردم انتہی . *

در کتابخانہ ملی ملک در تہران قطعہ ایست بسیار
۴- عینک حکیم نفیس و مذهب کہ میگویند عینک حاج ملاہادی
در کجاست؟ سبزواری در آن نصب شدہ است و در ذیل آن
این مکتوب دو پسر حاجی و تصدیق آن بخط اعتماد السلطنہ نوشتہ شدہ
است و تصویری از حکیم سبزواری بقلم نقاش و شاعر ہرمند آقای سہیلی
خونساری مدیر کتابخانہ ملی ملک در آن قطعہ قرار دادہ اند.
و قطعہ ذیل آن تصویر از نتایج طبع آقای سہیلی خونساری در پایگاہ
آن مسطور است و مطلع آن قطعہ اینست.

خردش مبین کہ هست بچشم خرد بزرگ

از مردم بزرگ بود ہر چہ یادگار

در تہیہ این قطعہ گرانبہا از آقای سہیلی خونساری شنیدم کہ
گفت پس از مرگ اعتماد السلطنہ کتابخانہ اورا حراج کردند برخی از
کتب ذیقیمت وی با عینک مرحوم حاجی نصیب نیای شادروان من (میرزا
محمود کتابفروش خونساری) شد کتابہا ہر یک بکتابخانہ انتقال یافت
آنگاہ من خرد بودم و این عینک کہ دست مرور زمان از اعتبار آن کاستہ
بود بمن سپردہ شد و من ہم چون گوہری گرانبہا پیوستہ در سرای خود
داشتم چون سالی بر آمد و بمقام این عینک بیش از بیش آگاہ شدم آنرا
نظمی نوین دادہ و بتذہیب در قابی بیاراستم و قطعہ ای نیز در پایگاہ
این عینک سرودہ و در ذیل خطوط دو پسر حاجی و اعتماد السلطنہ
مرقوم نمودم .

و تصویر آن جناب که رقم من بود نیز زینت بخش آن صفحه نمود
در سال ۱۳۵۶ هجری قمری و برای آنکه از حوادث مصون ماند آنرا به
کتابخانه ملی ملک تقدیم کرد و اکنون در آنجا است.

يك روز از قنات عمید آباد داشتند و يك شبانه
هـ. راه روزی
حکیم
روز از قنات قصبه و باغی که در بیرون پشت ارك
واقع است سالی چهل تومان فایده و حاصل باغ
بود و از دو قنات مذکوره نیز سی خر و از غله و ده بار پنبه عاید میکردید
و قسمتی از این دخل را با کمال قناعت صرف معاش خود می فرمودند و
مابقی به فقراء ایثار و انفاق میشد هر سال در عشر آخر صفر سه شب روزه
خوانی میکردند و یک نفر روزه خوان کربه الصواتی که در سبزوار بود
دعوت مینمود و شبی پنج قران بر روزه خوان میدادند و نان و آب و
گوشت به فقرائی که شل و کور و عاجز بودند میبخشیدند و نفری یک قران
نیز به آنها مبدول میداشتند و خمس و زکوة مال خود را هر سال بدست
خود بسادات و ارباب استحقاق میرسانیدند و در این موقع خود جنس را
وزن میکردند و نقد را خود میشمردند و تحصیل آن بزرگوار در اصفهان
از زمان تاهل هرگز زیاده از یک زن در خانه نداشتند
۶- هشتاد و هشت سال اما سه عیال داشتند اولی چون در گذشت ثانیاً
وارستگی
متأهل شدند عیال ثانی نیز وفات نمود و از آنجا
که در آن زمان مدت ده ماه در کرمان بسر بردند در آن بلد عیالی کرمانیه
گرفتند و غالب اولاد ایشان از همان عیال کرمانیه است که در سال ۱۳۰۰
حیات داشت تا شصت سالگی

ریش آن بزرگوار سیاه بود یعنی خضاب میکردند بعد از شصت سال

دیگر بحال خود و سفید می گذاشتند چون گاهی غرر و لالی حکمت و عرفان را برشته نظم می کشیدند اسرار تخلص مینمودند تاریخ تولد ایشان (غریب است یعنی در هزار و دویست و دوازده متولد شدند و مدت عمر ایشان بحروف ابجد مطابق با حکیم می باشد یعنی تقریباً هفتاد و هشت سال سرای فانی را باشعه معارف نورانی داشتند تا روز بیست و هشت ذیحجه هزار و دویست و هشتاد و نه سه ساعت بغروب مانده مرغ روحش از قفس تن بآشیان قدس پرید و بر ریاض قرب خرامید و ملا محمد کاظم ابن آخوند ملا محمد رضای سبزواری متخلص به (سر) که از شاگردان آن بزرگوار بود در تاریخ رحلت آن مرحوم سرود.

اسرار چو از جهان بدر شد از فرش بعرش ناله بر شد
تاریخ و فساتش از پر سند گویم که نمرود زنده تر شد

پس از ارتحال جسد پساك آن جناب را در بیرون دروازه سبزواری معروف به دروازه نیشابور که بر سر راه زواری است بخاک سپردند و پس از چندی مرحوم میرزا یوسف بن میرزا حسن مستوفی الممالک که در این اواخر در دولت علیه منصب صدارت عظمی یافت تکیه و بقعه برای آن مرحوم بنا نمود طول تکیه صد و ده قدم و عرض ۵۵ قدم و از در تکیه که داخل میشدند تقریباً بعد از هفده قدم شروع به بقعه میشد و آن عبارت است از بنای مربع متساوی الاضلاعی که از هر طرف بیست و سه قدم می باشد و از طرف مدخل سه قسمت شده ایوانی بالنسبه بزرگتر که مدخل است و دو اطاق با دو ایوان چنین مدخل داخله بقعه ممتن است و دو چهار سمت چهار اطاق دارد که دهنه هر اطاق پنج قدم است و دو اطاق دوازده مشرقی و مغربی شش قدم فرض انداز دارد و در چهار ضلع چهار

نمای كوچك است گنبدی وسیع تقریباً بارتفاع درازده ذرع ساخته اند
 صورت فراز گچ و در وسط است و صندوق جنوبی سبز بطول دو ذرع و نیم
 و عرض يك ذرع و چارك و ارتفاع دو ذرع و چارك روی آن قبر قرار داده
 اند داخله گنبد مجسمه^(۱) و از پای طاق تا بالا را برك لاچورد منقطط
 و منقش کرده اند در قبلی قبر مرحوم حاجی در همین بقعه ولی در خارج از
 صندوق قبر مرحوم آقا ملا محمد پسر مرحوم حاجی است در قسمت
 جنوبی بقعه نیز يك ایوان بزرگ قرینه ایوان مدخل در وسط و دو حجره
 قرینه دو حجره چنین مدخل در دو طرف ایوان بنا شده طرف مدخل تکیه
 دوسه اطاق طرح شده و مقابل آن نیز اطاق های ناتمام بود که البته بعد
 ها با تمام رسیده در پهلوی در تکیه آب انباری مرحوم حاج ملا محمد سفی
 آبادی از متهولین سبز و آرساخته که از بیرون شیر دارد و راه آب انبار از
 داخل تکیه است و قبر بانى که در سال ۱۳۰۰ فوت شده پهلوی حوض
 آب است تاریخ بنای تکیه و بقعه و رحلت و تولد مرحوم حاجی میرزا
 محمد حسین ادیب ملقب به فروغی رئیس دار الطباعه دولتی و مدیر
 دارالترجمه خاصه همایونی که سالهای دراز در صحبت نگارنده بوده و
 هست در قطعه بنظم آورده که صورت آن از قرار ذیل است.

مرثیه فروغی در وفات حکیم

مرغ لاهوت آشیان ناسوت را بدرود گفت

پیر کامل گرد ماوی بهر فراز چرخ پیر

در سرای قرب حق باری تعالی بار یافت

عارف ربانی آن صا حیدل روشن ضمیر

۱- مجسمه یعنی کج کاری

مخزن الاسرار حکمت حاج مآلہادی انک
 در سپہر علم و عرفان بود چون مہر منیر
 سال میلادش غریب و مدت عمرش حکیم
 شد ز غربت سوی قربت آن حکیم گوشہ گیر
 بقعہ بسایست آن شیخ اجل را تا بود
 سالکان راہ حق را ہم مظاہف و ہم مصیر
 راد امجد شخص اول آسمان مکرمت
 افتخار ملک و ملت ناقد خرد و کبیر
 میرزا یوسف وزیر اعظم ایران کہ هست
 در جلال بیہمال و در بزرگی بینظیر
 کہف اہل علم و دانش خواجہ درویش دوست
 دست گیر مستمند ان کار آگاہ بصیر
 با خیر از قدر حسا جی رحمۃ اللہ علیہ
 نیز در کاری کہ باید کرد دانا و خبیر
 بر فراز تربت او طیب اللہ بر فراشت
 بقعہ چون روضہ جست و فرح بخش و نظیر
 بقعہ چون ہمت والای خود عالی اساس
 صحن آن زہمت فزا و ساحت آن دل پذیر
 در ہزار و سیصد آن فرخ بنا شد ساختہ
 تا کہ زایر را بود جای و مجاور را ہجیر^(۱)

۱ - مطلع الشمس جلد سوم ص ۱۹۵ - ۲۰۲ طبع توہران ۱۳۰۲
 ہجری قمری

بعد از وفات تربت ما در زمین معجروی

در سینه های مردم عارف عزاز است

بعد از وفات حاج ملا هادی سبزواری در مائروالاتار درباره وی چنین نوشته اند (وی در دوران این پادشاه (ناصرالدین شاه قاجار) چنان است که ملا صدرای شیرازی در عهد شاه عباس کبیر هر حکیم متبale و عارف معصوف و هراتی متشروع که در عصر ما هست انتسابش باستان اوست و در این هائیکه گذشته حکمت و حقوق را این مرد فرد همانطور تائیس کرده که شیخ مرتضی (انصاری) فقه و اصول را .

مردم از وی کرامات چند نقل میکنند در سفر اول موکب همایونی به خراسان در سبزواری باین شهریار ملاقاتی حکیمانانه کرد در دیباچه حکیم الاسرار و در بعضی اشعار بسیرت این پادشاه اظهار اعتقاد نموده تصنیفات بسیار دارد که بعضی مکرر بطبع رسیده تفصیل زندگانی شخصی او در سفرنانی به خراسان خود بلا واسطه از دوپسر دانشورش آقا محمد اسمعیل و آقا عبدالقیوم و از عیال کرمانیه اش که در ورا برده نشسته بود و تقریر مینمود بشرح شنیدم و در ترجمه سبزواری از مجلد ثالث مطلع الشمس گنجانیدم و در شعر اسرار تخلص میکرد^(۱)

درباره مدرسه ای که اسرار در آن درس میگفته است چنین نوشته اند (یکی از این مدارس (سبزواری) مدرسه فصیحیه است که مدرس حاج ملاهادی و مسکن طلابست و موقوفات بسیار دارد و بواسطه بی مالانی متولیان نقصان کلی در بنای آن راه یافته و مخصوصاً از جانب سنی الجوانب همایون امر بر رسیدگی عمل موقوفه و تعمیر آن شرف صدور یافت^(۲)

۱- باب دهم ص ۱۴۷ چاپ تهران

۲- سفرنامه ناصرالدینشاه بخراسان ص ۱۲۸

در مدرسه الشمس چنین نوشته است

بانی این مدرسه حاجی عبدالصانع سبزواریست و در سال ۱۱۲۶
آنها باتمام رسانیده شکلا مربع مستطیل و طول آن از مشرق بمغرب
وسی و دو حجره تحتانی و فوقانی دارد که طلبه نشین است بادوبالاخانه
مدرس و یک مدرس تحتانی و دو ایوان بزرگ در مشرق و مغرب و حجرات
همه ایوان دارد چهار باغچه متوازی در فضا و حوض آبی در وسط و دو
مدرس تحتانی بر سنگ مربع کوچکی از مرمر که در وسط شکلی دیگر
نصب است نوشته اند حواله فی الذی لایسوت هذا مرقد شریف... حاجی
عبدالصانع ابن امر مرحوم محمد مؤمن سبزواری واقف و بانی این بقعه
شریفه توفی فی شهر جمادی الاولی من شهر سنه ۱۱۴۳ هزار و صد
و چهل و سه .

مرحوم حاج ملاهادی قدس سره در مدت اقامت سبزوادر این
مدرسه تدریس میفرمودند و در زمان آن مرحوم این مدرسه مرمت شده
است و بنای آن از آجر و گچ میباشد^(۱)

... حاج شیخ عباسعلی کیوان قزوینی در کتاب بهین سنج (ص ۲۴-
۲۵ جات تهران) چنین نوشته اند^(۲) «میدچکس اسباب قطبیت را مانند
حاج ملاهادی نداشت از علم حکمت و عرفان و زهد بی پایان که از راه علم
دخلی ننموده و معاشش منحصر باجاره ملک هوروشش بود و از سلامت نزد
عالم و عامی که اگر ادعا می نمود (لنهر الناس طرا سجداله) و امتیاز تاریخی
او این بود که باتوفرو تسهل اسباب ریاست ترک هر گونه ریاستی نمود حتی

۱- مطلع الشمس جلد سوم ص ۲۰۹ چاپ تهران ۱۲۰۳ ه . ق
۲- کیوان قزوینی از مداریک مخوفای قرن اخیر است که تالیفاتش مانند
کیوان نامه و تفسیر قرآن و شرح رباعیات خیام و ترجمه شرح دعای صباح تالیف
حاج ملاهادی سبزواری چاپ نشر شده است .

بیشممازی نکرد و بمهمانی نرفت و بار و ساء بلدش هم بزم نشد تا از آنها
 پیش افتد و در عمد در نشینی و سفره چینی و مجموعه گذاردن و برداشتن و
 قلیان و دعا کردن روضه خوان و دست بوسیدن عوام و رعوتی ظاهر سازد
 يك زندگانی ساده بی آرایش بی خودنمایی نمود که امتیاز برای خود قائل
 نشد و هیچ استفاده از توجهات کامله مردم به خودش ننمود و ثروتی نه اندوخت
 و لادش را متجملا بار نیاورد و آنها را عادت بر عیسی داد لذا شاگردانش
 در اتخاف مسائلک برای خود و در انتصاب اقطاب آزاد بودند .

علامه محمد هیجده جی در آخر سه کتاب حاشیه که
 بر شرح منظومه سبزواری تألیف نموده اند درباره
 اسرار چنین نوشتند (۱)

امامان
 حکیم

۱ - از قرار تقریر جناب آقا میرزا سید حسن دامادان مرحوم
 وقتی که از طرف صاحب ناسخ التواریخ شرح حال از وی خواستند این است
 که مرقوم میشود .

فرموده بود چون در آن زمان اصفهان دارالعلم بود زودتر از موسم
 باصفهان رفتم که درك فیض علماء آنجا را بتمایم قصد اقامت یک ماهه نمودم .
 و پدرش حاجی کلباسی و مرحوم شیخ محمد تقی حاضر میشدم
 و در تفریح محاضر دیگر نیز بودم روزی از درب مسجدیکه قدری از
 صحن او در معبر نمایان بود عبور میکردم جمعی از طلاب در آنجا دیدم
 و خیال محض فقاقت وارد شدم جمعیت را از صد مقبلاوز دیدم در حالی
 که علیه اذلال الثیاب خیلمی باوقار و سکینه و طلاب از طرفین حریم
 شایانی برای او قرار داده بودند چون شروع بدرس کرد دیدم علم کلام است

۱ - هیدج از مجال خمسه واقع است میانه زنجان و قزوین از مضافات
 ابرر رود ص ۴۲۵ کتاب حاشیه بر منظومه سبزواری چاپ تهران ۱۳۴۶ .

و مسئله توحید حسن تقریر و آداب معاشرت با شاگردان مرا مفتون گردانید سه روز متوالی بآن محضر شریف رفتم و یافتن تکلیف شرعی خود را در اقامت و تحصیل این علم شریف مؤنه سفر حج را بکتاب و اسوازم اقامت صرف کردم ده سال الاکسری در محضر آن استاد بزرگ آخوند ملا اسمعیل مشغول تحصیل بودم پس از پنج و شش سال در حوزه منتهیه او که پس از فراغت از درس خود به محضر آخوند ملاعلی نوری میرفت من هم حاضر میشدم پس در اقامت هشت سال در سنه ۱۲۴۰ که مرحوم شیخ احمد احسائی باصفهان آمدند حسب الامر آخوند نوری با شاگردان بدرش شیخ حاضر میشدم مدت پنجاه و سه روز بدرش ایشان رفتم در مقام زهد بی نظیر بود ولی فضل ایشان در پیش فضل فضلاء اصفهان نمودی نکرد. در اواخر سنه ۱۲۴۲ که استاد آخوند ملا اسمعیل بسمت تهران تشریف فرما شدند من هم حال بسمت خراسان نمودم و محل اقامت را مشهد مقدس قرار داده و در مدرسه حاجی حسن علوم عقلیه و نقلیه را مباحثه میکردم در اواخر سلطنت خاقان بمکه مشرف شدم در مراجعت که در بند عباس از کشتی بیرون آمدیم قافله حاضر بسمت کرمان عازم بود بکرمان رفتم راهها بجهت فوت خاقان ناامن بود قریب سالی در آنجا متوقف بودم.

شاگردان مجتهد صاحب فتوی و مسند ترافع دومشهد و سبزوار داشتند در علم سب نیز بهره وافق داشتند و از قرار تقریر آقا محمد صادق پسر ملاعلی مجتهد کرمانی که هم دوره داعی بودند و از پدرشان نقل میکردند ایام توقف حاجی در کرمان مشغول ریاضت بوده است.

طاب حکیم

حاج سید جواد شیرازی الاصل امام جمعه که از اعظام فضلاء عصر بوده است یکی از درس های او کلیات قانون بوده است و مسئله مشکلی محل نظر و گفتگو بوده است یکی از اعلام حاجی سید عبدالجواد که در همان مدرسه که محل توقف حاجی بوده است بر حاجی وارد شده بود و از حالات و تحصیل ایشان پرسیده بود فرموده بودند شطری از معقول و منقول دیده ام از طب پرسیده بود جواب داده بی ربط نیست همان مسئله را پرسیده بود و جوابی شنیده بود فردا همان جواب را در محضر حاج سید جواد گفته بود سید فرموده بود این بیان از فکر تو نیست از کجا تحصیل کرده ای آخوند تلمیذ گفته بود شخصی از اهل خراسان به مدرسه ما آمده است دیر و زمن به حجره او رفته ام و از حالات وی مستفسر شدم و در ضمن این مسئله را پرسیدم این جواب را داد سید فرموده بودند معلوم میشود مرد فاضلیست و غریب هم هست بمد از درس بدیدن او میرسیم با تمام تلامذه بدیدن او رفتیم.

بخش حکیم !!

— حاجی پس از مراجعت از اصفهان قدری از اموال موروثی را بفقرای ارحام انفاق فرموده بود مؤنه وی منحصر بود بیک جفت گاو زراعت و باعچه مختصری که در فصل انگور تمام طلاب را بآنجا دعوت میکردند از حاصل زراعت پس از اداء حقوق واجبه ثلث آن را موضوع و متدرجاً بفقراء میدادند روز عید غدیر بفقراء و سادات یک قرآن و بغیر سادات ده شاهی عیدی میداد و ده شب در عاشورا روضه میخواندند و

مجلس مختص بقرا بود و غذا نان و آبگوشت بود از طلاب مدرسه هرکس مایل بود میرفت و هرگز از کسی چیزی نمیخواست و قبول نمی کرد.

و قتی که ناصرالدین شاه مرحوم در سفر اول سبزوار رسیدند و بخانه آن مرحوم رفتند ... از خانه که بیرون آمد پیشخدمتی وارد شد که شاه پانصد تومان فرستاده اند خدمت شما اینک بازقاری سرکوچه است فرمود داخل کوچه هن ننمائید بحاج عبدالوهاب بگوئید بیاید ببرد مدرسه نصف پول بطلاب مدرسه قسمت کند و نصف بقراء بدهد سادات را دو برابر دهد ..)

— از استعمال فضول دنیا محقرز بوده حتی ادویه استعمال نمیکردند نیاز در آبگوشت ایشان غدغن بود بیندازد^(۱).

۲- داستانهای اسرار

درباره حکیم سبزواری حکایات و قصه هایی برسر زبان های ادب ذوق و معرفت و دوستداران شیوه او است که برای آشنایی از اوضاع و احوال فیلسوف سبزواری و مردم آن زمان چند حکایت را گلهایی نموده و در این تذکره تاریخی نقل مینماید.

۱- گویند که حاج ملاهادی سبزواری درایام سیر و سلوک خود بکرمان رفت و بدون آنکه کسی او را بشناسد وارد مدرسه ای شد از متولی مدرسه درخواست حجره نمود متولی که حاجی را نشناخته بود بود پرسید آیا طلبه هستی؟ حاجی در جواب گفت نه.

(۱) کتاب حاشیه بر منطقومه سبزواری تألیف هیدجی س ۴۲۱ - ۴۲۵

متولی گفت، ما حجره بطلبه میدهم نه بنیر طلبه بالاخره خادم مدرسه راضی نمود که در گوشه‌ای از حجره اوزیست نماید بشرط آنکه در کارهای طلبه‌ها با خادم مدرسه کمک نماید و حکیم سبزواری گاه گاهی هم بمباحثه طلبه‌ها گوش میداد اما دخالت در مباحثه نمیکرد تا پس از چندی دختر خادم را بزنی گرفت و داماد شد و پس از چند سالی با زن و بچه بسبزواری بازگشت و سالها گذشت که شهرت حاجی روز بروز زیاد تر گردیده و از اطراف برای تحصیل حکمت سبزواری می‌رفتند قضااریک دسته از فضلاء طلاب کرمان هم برای تحصیل بسبزواری می‌رفتند طلاب کرمانی در مدرسه‌ای که حکیم تدریس مینمود حاضر شده و با سایر طلابی که در درس حکیم سبزواری حاضر میشدند شرکت کردند و در مدرسه نشسته و منتظر استاد شدند که ناگاه صدای پای اسرار از دور شنیدند که بواسطه کفش بزرگ و کپنه صدای پایش از دور شنیده میشد طلاب خود را جمع و منتظر استاد بزرگوار خود بودند هنگامی که وارد مدرسه شد بمنبر رفت و عصفور بحث شد طلاب کرمانی که او را دیدند دانستند که این حکیم بزرگوار همان داماد خادم مدرسه خودشان در کرمان است و خیلی متأثر شده و تا آخر درس بایکدیگر بلند بلند صحبت می‌کردند بطوریکه حواس سایر طلاب را پراکنده ساختند پس از آنکه درس تمام شد و استاد از مدرسه بیرون رفت و تمام طلبه‌ها انتقاد از کرمانیان کرده و شکایتها نمودند که چرا نگذاشتند که کاملاً مباحث و تقریرات استاد را بفهمند طلاب کرمانی داستان را نقل کردند و همه دانستند که آن حکیم بزرگوار مدتی را در حالت گمنامی برای سیر و سلوک در کرمان زندگانی میکرد.

بنا بقول دولت وقت هنگامی که دانست اسرار در کرمان به گمانی زندگانی می کند تلگرافی بوالی کرمان کرد که چنان شخصی در آن نواحی میباشد و همه نوع احتیاطات لازمه را بایشان بنمایند قضا را تلگراف وقتی به کرمان رسیده بود که اسرار از کرمان حرکت خراسان نموده بود.

۲- گویند روزی اسرار مشغول بحث و درس بود که ناگاه دیدند شخصی پابرهنگه و ژولیده و شوریده وار بدرس از آمده و در برابر مدرس ایستاد و چشم استاد بوی افتاد برخاست و احترام کرد و نوازش نمود معلوم شد آن شخص ملاحسین پابرهنگه (جانی) است که از مدرسین اسرار بود.

۳- روزی نوکر اسرار در شکارتیری زد قضا را به کسی خورد و آن شخص کشته شد قضیه را بحاکم گفتند که قاتل از نوکران حکیم است حاکم هم او را بخشید یک سال بعد از این حادثه اسرار از قضیه آگاه شد نوکر را جواب داد و او هر چه خواست بی تقصیری خود را ثابت کند ممکن نگردد اسرار میگفت اگر بساطنت بد نبود کار بد بدست جاری نمیشد.

۴- بزرگان سبز و ارمیگفتند که در کشت تریاک اقدام کند اسرار راضی نمیشد و می گفت من در گز قتم مرگ را نمی کارم!!!

۵- گویند شیخ مرتضی انصاری مدت دو سال در مدرسه حاجی حسن در مشهد نزد اسرار شوارق و بعضی از معابد فلسفی خوانده است اسرار میگفت که من و شیخ مرتضی انصاری با اسلام خدمت مینماییم وقتی که اسلام شیخ مرتضی انصاری را باو میرساندند حکیم بر هیجاست و

میگفت منه السلام والیه السلام وعلیه السلام .

۶- گویند روزی اسرار بواسطه شدت سرما گفت فردا درس نمی گویم فردای آنروز بمجلس درس حاضر شد شاگردان سبب را پرسیدند .

گفت دیدم کاران برای زراعت میروند رواندیدم که من بحث علمی را ترک گویم .

۷- بیشتر شاگردان اسرار دیوانه شدند و یا آواره گشتند و نتوانستند درک همانی و تحقیق فلسفی استاد خود را بنمایند

۸- هنگامی اسرار شیفته ای داشت که از کسبه سبزوار بود هر روز دیوانه وارد در بحث حاضر میشد و سر بدامن استاد میگذاشت و واله و حیران سخاو بیانات اسرار میشد.

۹- در اواخر عمر اسرار ذوقیات اسفار را میگفت و درس رسمی با فرزندش حاج آقا محمد بود .

۱۰- ناصرالدین شاه که به خدمت اسرار رسید محمد رضای قاجار جد مادری افسر که از شاگردان اسرار بود حاضر بود و نهار را در خدمت حاجی بسر برد و آنروز هم مانند همیشه نان و آبگوشت و پنیری داشتند ناصرالدینشاه به حاج ملاهادی گفت محمد رضای قاجار درویش شده است اسرار گفت امروز شاه هم درویش شده است

۱۱- در تمام مدت عمر حیوانی در منزل حاج ملاهادی گشته نشده بود تا روزی ملا عبداللہ خادم از بازار گوشت نیاورده بجایش خروسی خریده بمنزل آورد اسرار میپرسد چرا خروس گرفتی میگوید گوشت یافت نشد میگوید خروس را بسا حبش رد کن من در خانه ام نمیتوانم جاننداری بیجان

شود دختر پسری اش که عارفه بود میگوید: «این است که تمام موجودات بطفیل وجود انسان خلق شده و شمادر اشعارتان میفرمائید .

نه همین روی زمین را باب‌الهییم نه ملک‌درد و رانند بگرد سرما
میفرماید بلی لیکن اگر انسانی یافت شود باید جان بقر بانث کرد
باز بطور جدل میگوید شما که گوشت گوسفند میخورید همین حرف در
آنها می‌آید میگوید گوسفند برای دیگران کشته میشود و ما بطفیل دیگران
سبیلی چرب مینمائیم .

۱۲ - گویند اسرار بخوردن گوشت کمتر مبادر مینمود و گوشت
طیور را نمی‌خورد روزی نوکرش خروسی را گرفته کشت و خوراک‌سی تهیه
نمود اسراران را نخورد نوکر گفت چه تفاوت است مابین گوشت خروس و
گوشت گوسفند اسرار در جواب گفت گوشت حیوانات را برای جامعه
مسلمین کشته‌اند مباح است منهم بطفیل آنان گوشت را می‌خورم اما برای
خاطر من جان‌داری را بکشند راضی نمیشوم

۱۳ - اخنوخا طالقانی متوفی هزار و سیصد و چهل و چهار هجری قمری
از حکماء بود و از شاگردان اسرار است می‌گفت :

حاج ملاهادی سبزواری نزدیک بموت خود در خانه درس می‌گفت
و در آخر درس گفت تجلی واحد . متجلی له واحد تا کی بگویم سرم‌دام‌دام
گرفت من کانت آخر کلمته لا اله الا الله وجهب له الجنة و فوت نمود و حالت
سبات به او ردی داد (که نمیدانم به خواب است که تمام اعضاء بی‌حس میشود)

۱۴ - حاج شیخ عبدالنور مجتهد معروف تهران سفری بمشهد
رفت نزدیک به سبزواری راه را گم میکند بزحمت زیادی راه را پیدا و در
سبزواری خدمت اسرار رسید حکیم گفت شما در این سفر بزحمت افتادید

که راه را گم کردید در نفر پیدا شد و در راه را بشمارید و بایستد حاج شیخ بیگوید
تصور کردم شاید آن دو نفر از بستگان اسرار باشند که بایشان خبر دادند.
اسرار گفت فرزند بیخود مال خود را در راه گم کن که می‌آید است و فقه آل محمد
تجسید کنی بهترین کیمیاها خواهد بود تعجب نمودم و بر اثر فرمایش ایشان
کیمیا را تعقیب نموده در پی تحصیل علم رفتم آنچه دارم از برکت فرمایش
ایشان است.

۱۵ ... ملا آقای مجتهد در بندی^(۱) بقصد زیارت مشهد به سبزوار
رفت و تمام اهالی شهر بدیدارش رفتند و حکیم سبزواری چون حکیمی
گوشه گیر و مرتاضی بود بدیدن در بندی رفت این معنی بوی گران آمده
روزی بمنبر رفت و شروع بکلمات توحید آمیز به عرفان و حکما و عرفانمود

۱- آخوند ملا آقای مجتهد در بندی صاحب خزاین و اسرار الشهاد و سماعات
ناصری و غیرها که در شهرت و اعتبار و نفاذ امر و انشای نصیحت و علو قدر تالی حاج
شیخ مرتضی انصاری کماکان میشد در حشمت و شکوه و مهابت و دلیری میان ابناء
سلسله علمیه امتیازی بین داشت از فرقه بابیه زخمی بر صورت شریفش بود بعد از
چندین سال مجاورت مشاهد مقدسه عراق بتهران آمد و مقدم مکرمش بر انواع
تشریفات و احترامات پذیرفته شد در ایام عشا و اول محرم هر ساله بیای منبری
از دحامی عجیب فراهم میگردد و در روز عاشورا مخصوصا از وی عادات دیو
ساران در جوامع مواج از تعزیه داران بصورت میرسید بی اختیار عمامه بر زمین می
کوفت و گریبان جاک میزد و بر سر خاک میریخت الغرض در حب اهل اللبیت (ع)
رتبه رفیع داشت و در تعصب شریعت مقدسه مقامی منبع فوت وی در سال ۱۲۸۶
هجری در تهران اتفاق افتاد ص ۱۳۹ باب دهم المائز والانا ز چاپ تهران

نگارنده این سطور گوید فاضل در بندی مردی ساده و بی آرایش بود و
کتاب هائی که در تاریخ و رتبه ائمه اطهار (ع) نوشته است مورد توجه و اعتماد
بیشتر و خواهانها می باشد متأسفانه از لحاظ تاریخی و اعتبار بسی اهمیت است و
احساسات و حالات روحی و مذهبی خود را بصورت حقیقت تاریخی در آورد و در باره
شهادت و ایام عزاداری مطالبی نوشت که مصادر معتبر تاریخی و مذهبی برای آنها نداریم
مزیتی که تالیفات فاضل در بندی دارد آنستکه در فلسفه و اسرار شهادت
مطالب نیکوئی دارد که در خلال کلمات اغراق آمیز و بدون ماخذ نوشته است.

و پیغام داده بود که کسیکه نماز جنازه نمی‌رود و زیارت حضرت رضا (ع) مشرف نمی‌شود حالش چطور است. شنوندگان کم‌کم از اطراف دربندی پراکنده شدند فاضل دربندی علت را پرسید گفتند که اهالی سبزوار اعتقاد تامی به اسرار دارند و چون اسائه ادب نسبت باو شد مردم از شما گریزان شدند دربندی ناچار ترك سبزوار را گفت و عازم مشهد شد و دیگر درباره حکیم سبزواری سخن نمی‌گفت. !!

۱۶ - اسرار در بیرون شهر سبزوار باغی داشت روزهای تعطیل را باشاگردان بی‌باغ می‌رفت وقتی در موسم زردالو شاگرد ها مشغول خوردن بودند و زردالوهای خوب را از درخت چیده می‌خوردند زردالویی بر زمین افتاده حکیم همان را از زمین برداشت و پاک کرد و خورد شاگردان تعجب کردند که با این همه زردآلوهای خوب این چرا؟

حکیم خندیده گفت مگر نه این است که کمال وجودی زردآلو این است که جزء بدن انسان بشود این زردالوی به رخا که افتاده هم این حق را دارد.

۱۷ - اسرار در جوانی در اصفهان مشغول تحصیل بود از ولایت کاغذ هایی برایش می‌رسید ولی حکیم هیچ يك از آنها را نمی‌خواند که می‌داد مطالب مشغول کننده ای داشته باشد و فکر شمارا از تحصیل بازدارد همه آن کاغذها را در زیر پر توشك خود می‌گذاشت بالاخره پس از چند سال که تحصیلاتش تمام شد و قصد بازگشت داشت آن نامه‌ها را از زیر پر توشك در آورده یکی یکی خواندن در آن نامه‌ها نامه‌ای بود از پیش که خبر فوت یکی از آشنایانش بود حکیم شکر کرد که در آن هنگام این نامه را نخوانده بود و گرنه تا چندی از درس و علم باز میماند !

۱۸ - گویند در زمان اسرار يك نفر مبلغ بابی بسبزواری آمده بود مردم بحکیم گفتند خوب است اجازه بدهید این شخص بیاید بمحضرتان ومطالبش را بگوید بینیم چه حرف حسابی دارد حکیم گفت این کار برای کسی خوب است که در معتمدات خود شك داشته باشد نه برای ما که به علم خود اطمینان داریم .

۱۹ - گویند اسرار اولین دفعه که صنعت عکاسی را دید سخت متعجب شده میگفت این صنعت با قواعد مادرست در نمی آید مگر نه این است که اعراض قابل انتقال نیستند ؟

۲۰ - گویند هنگامیکه سالارالدوله باغی شده بود حسام الدوله ماموردستگیری او شده بود در سبزواری جو برای علیق دواب حواله میدهند من جمله سه خر را قبض جو دست ماموری باسم حاج عبدالوهاب بوده در بین راه مأمور بر میخورد با سرار بواسطه کهنه گی لباس حاج ملاحادی را شناخته میگردد آخوند به بن این قبض باسم کیست قبض را گرفته میگردد بیابانیم جو را بدهم فوراً بناظر خود حواله میدهم مأمور گرفته میرود صبح می بیند آن جو پیش هراسمی که ریخته اند نخورده خیال میکنند اسبها ناخوش شده اند خبر بحسام السلطنه میرسد پس از تحقیق معلوم میشود جو از اسرار بوده می گویند باو که این از کرامت او است خودش میاید خدمت اسرار عرض میکند قبض که باسم شما نبوده چرا شما دادید میگردد من نخواستم دلال مظالم و هادی بظلم بر يك مسلمانانی بشوم عرض میکند ناظران را بفرومائید بیاید جو را تحویل بگیرد میگردد نمیخواهم بروید اسبها خواهند خورد وقتی میروند می بینند که اسبها مشغول خوردن جو هستند حسام السلطنه هم بر این کرامت خانه و مدرسه حاج ملاحادی را مأمور و

بست قرار میدهد هر کس از بستگان و یاوران سالارالدوله بانهجا بنهاند
میشد در امان بود و این داستان هنوز در سبزو ار بر سر زبانهاست

۲۱ - گویند هنگامیکه ناصرالدین شاه بعزم مشهد میخواست
حرکت نماید درین راه درویشی را می بیند گویا حالت منتظره داشته در
کنار راه بمأمورین میگوید بشاه بگوئید وقتی به سبزو ار رفت حاج ملا-
هادی را ملاقات نمود از قول من بایشان سلام برساند .

مأمورین حمل بر جنون میکنند بشاء عرض میکنند دیوانه بود و قتی که
در سبزو ار شاه بدیدن اصرار میرود درین آنکه همان فرانی که با درویش
ملاقات کرد می آید بحضور حکیم میگوید گرچه شما سلام آن درویش را
بمانرسانید لکن سلام او بمارسید . شاه میپرسد سلام کی و کدام درویش؟
قضیه پیغام درویش را بشاه عرض میکنند میگویند چون حمل بر جنون
کردیم پیغامش را نرساندیم .

۲۲ - گویند در همان سفر درین راه مستوفی از شاء میپرسید آیا
در سبزو ار از علماء ملاقات خواهید کرد میگوید از شریعتمدار بلی مقصود
مستوفی حاج ملاهادی بوده باز میگوید از حکیم چه ؟ میگوید البته دستی
هم بریش او خواهم زد در مجلسی که شاه بدیدار اصرار رفت ناصرالدین
شاه میپرسد زندگی شما چه جور است حاج ملاهادی میگوید اگر شاه دستی
بریش ما بمالد خوب خواهد شد .

۲۳ - گویند که در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه سالار که حاکم
خراسان بود^(۱) علم طغیان برافراشت و تمام خراسان را تصرف کرد و لشکر

۱ - طغیان حسنخان سالار قاجار در خراسان و سوق عساکریان سامان به -
سرداری سلطانمراد میرزا حاکم الساطنه وقت سالار و سایر اشراف و انتظام کلیه
جهات شرقیه ایران و تاریخ این ماجریات از پنجم ذیحجه الحرام سنه ۱۲۶۴ است
تا ۱۵ شهرجمادی الثانی سنه ۱۲۶۶ المانوالا ناز چاپ تهران .

بسبب زوار فرستاد که اهالی آنجا تسلیم وی شوند. سبزواریها پس از اجتماع و صحبت های زیاد تصمیم گرفتند که از اسرار هم کسب تکلیف نمایند و حکیم را در اجتماع خود دعوت کردند. اسرار گفت مردی گوشه گیر هستم و هیچوقت دخالت در کارها نکرده ام و سالی سیزده تومان مالیات من است هر کس دولت باشد باو میدهم و دخالت هم در اینگونه امور نکرده و نمیکنم در هنگامی که خواست از آن اجتماعات جدا شود با اهالی گفت (سالارالدوله فقط خراسان را تصرف کرده است و ناصرالدین شاه در تمام ایران سلطنت میکند و تنها ایل شاهسون میتواند خراسان را تصرف کنند چگونگی میتوانیم با سالار همراهی کنیم) و از اجتماع بیرون رفت مردم سبزواری گفته حکیم را حجت دانسته و قریب دو سال با سالار بکممک دولت جنگیدند و خرابیها و خسارتهائی دیدند و تاکنون آثار و پیرانه ها و خسارتهای در سبزواری باقی است.

۲۴ - گویند که ناصرالدین شاه در سفر خراسان در سبزواری بزمخانه حاج ملاهادی سبزواری رفت. خریزه ای خنای کرده روی طاقچه گذاشته شده بود وقتی که ناصرالدین شاه به اطاق حکیم وارد شد. حاج ملاهادی سبزواری این شعر سعدی را خواند.

گر خانه محقر است و تاریک
ببر دیده روشت نشانم

۲۵ - گویند هنگامیکه ناصرالدین شاه قاجار بزیارت حاج ملاهادی در سبزواری نایل شده بود از سبزواری تقاضای هدیه ای نمود حاجی مقداری کشمش سبزواری را بشهریار تقدیم کرد پادشاه آنها را با خود به تهران آورد در اندرون حرمسرای دربار دانه های کشمش را به قیمت گزافی از ناصرالدین شاه قاجار خریدار بودند.

۲۶ - حکایت کنند بچه پلنکی را برسم تعارف برای اسرار آورده بودند. پلنك بچه درخانه حكيم بود وغالباً سرخود را به توشكى كه حكيم روى آن مینشست میگذاشت و آرام ورام بود تا پلنك بزرگ شد بوى گفتند پلنك ماده است و از حظ حیوانی بی بهره مانده است حكيم اجازه داد كه پلنك را بصهر ابرده و آزاد میکنند. پلنك را بصهر ابردند و در كنار كوهی آزادش گذاشتند بعد از دو روز دیدند كه پلنك پنهانه اسرار بازگشت معلوم شد كه زنكى در كردن حیوان آویخته بود و در اثر صدای زنك جانوران ازوى گریزان شدند زنك را از كردن حیوان بیرون آوردند و پلنك را دوباره بصهر ابرده و آزادش كردند.

۲۷ - گویند سيد فاضلى بنام سيد ابو طالب اصفهانی بود میگفت تمام مردم ايران سبزواريانرا تكفير ميكردند و آنان شاگردان اسرار كافر مینداشتند و تمام شاگردان حكيم را تكفير كردند ناچار شدم كه ترك سبزوار را گویم و بمحض حاج ملا هادی در سبزوار شتافتم و ماجرا را گفتم كه اکنون چه باید كود. حكيم گفت فرزند كار كه باینجا كشید ترك مدرسه و سبزوار را بگوئید زینهار دانش را وسیله روزی قرار ندهید چه هر كس از راه علم خود روزی خورد بهره ای از زندگانی نخواهد برد ناچار ترك سبزوار را گفتم و بسیاری از علماء و اقطاب و مدعیان طریقت و تذهیب را از نزدیک دیدم دانستم كه بیشتر آنان دكان است ترك همه را كردم.

۲۸ - گویند حكيم سبز واری از زن نخستین خود پسری بنام محمد داشت كه بسیار فاضل بود و شرحی بر منظومه پدر نوشت و چون مفصل بود مورد پسند قرار نگرفت و مدتها كتاب پدر را درس میگفت و

حکیم دلبستگی بسیاری باین پسر داشت و هنگامیکه ناصرالدین شاه قاجار درخانه اسرار داشت ازفرزندش جويا شد .

حکیم گفت فرزندی چند دارم و هرگاه مأمود نبود عقیم بودم مگر محمد نام مرا زنده نگذاشته دارد دریا که پس از دو سال که از وفات حکیم گذشت این فرزند برومند هم در سال هزار و دویست و یک پیدایش یافت .

۲۹ - گویند آخوند ملا محمد فرزند حکیم سبزواری پس از وفات پدر حوزه درس را مراتب داشت و تا دو سال که بعد از حکیم زنده بود بقیه کتاب اسفار اربعه را که پدر ناتمام گذاشته بود برای طلاب فلسفه درس میگفت و شاگردان حکمت علاقه بسیاری بفرزند استاد خود داشتند .

۳۰ - نقل کردند که شاهزاده جناب « جده محمد هاشم افسر رئیس انجمن ادبی ایران » هنگام تشییع جنازه آخوند بسر میزد و فریاد میکشید که ما شاگردان تا کنون خود را بوجود تو تسلیت میدادیم و میگفتیم چونکه گل رفت و گلستان شد خراب

بوی گل را از که جوتیم از گلاب
گل زندگانی تو پشمرده و رشته عمرت گسسته شد بکدام شخص
دل ختوش باشیم و دیگر بچه امید در این شهر توان بود و پس از شش ماه به بیماری دق در گذشت (۱)

۳۱ - تنکابنی در کتاب قصص العلماء خود نوشته است که چون بسبزواری رسیدم خدمت حکیم سبزواری رفتم و نسبت اکسیر باو میدادند

۱ - رساله شرح زندگانی اسرار سبزواری بقلم آقای اسرار سبزواری چاپ سبزواری و رساله خطی آقای سید اشرف مدرس سبزواری

و بارسانترین مردم زمانش بود و از هیچ کس چیزی قبول نمی‌کرد و بدید و باز دیدن میرفت و در زندگانی و روز شب باعتدال زیست می‌کرد و با این وصف در هر هفته مال بسیاری به ینوایان میداد بدین سبب نسبت کیمیا باو میدادند و مردم سبزوار کرامت‌ها از او نقل می‌مودند .

بعد از اینکه بدیدار حاج ملاهادی سبزواری رفتم پرسش‌هایی از من کرد و از احوال علماء و حکماء معاصر پرسید حکیم از من پرسید که سبب تکفیر شیخ احمد احسائی چه بود؟! گفتم آنانیکه شیخ را کافر پنداشتند میگفتند در مسئله معاد منسوب شیخ با مذنب صدرالدین شیرازی یکیست!! حکیم گفت مگر ملاصدرا را هم تکفیر کردند گفتیم از قدیم بسر کوربانهای دانشمندان روحانی جاری بود !!!

و باخود گفتم که این مرد در سبزواری نشسته گویا بانك خروس نشینده و نمیداند که ملاصدرای شیرازی را تکفیر کردند . و حکیم از من پرسید که شیخ احمد احسائی را چرا کافر پنداشتند گفتم برای اینکه بجای معاد جسمانی به جسم هورقلیائی معتقد است ^(۱)

۳۳ - گویند حکیم سبزواری بی اعتنا بدنیا و مافیها بود که ترك این جهان مادی فانی را نمود و به صدق لکئی لاتا و اعلی مانافکم و لاتفرحوا بما اتاکم گشته بود به مرتبهای که خوب و بد نعمت و نعمت ، بیماری و تندرستی در نظرش يك سان بود و تمام آنها را از سوی معشوق خود عین الطاف و همدری نیولیات محبوب خود میدانست و خواست خداوندی را میخواست و خود را مانند مردهای در دست مرده شور که هر جور او را شست و شود دهد می‌انگاشت چنانکه حکایت کنند شخصی از راه امتحان یا حقیقت بوی گفت که امسال شکر خدیرا که کشت ها خوب شده به خصوص اراضی شما در

۱ - رساله شیخ احمد احسائی بقلم نگارنده چاپ تهران

که مال خوبی است حکیم در پاسخش میگوید «چنین میگویند»

و سال بعد همان شخص به حکیم میگوید امسال زراعتها را آفت
فاسد کرد و بهخصوص محصول اراضی شما را تماماً از بین برده است .
اسرار میگوید « چنین میگویند » و از گفته گوینده نه در سال پیش و نه
در سال بعد غمناک و افسرده میشود .

۳۴- گویند هنگامی ناظر املاک حکیم سبزوار

گفت که فلانی در کنار زمین های شما زمین
دارد و دو جریب از زمین های شما را که از آب

الملکیت
در نظر حکیم

قسمه مشروب میشود تصرف عدوانی نموده است نامه ای بنام او بنویسید
البته پس از رسیدن نامه زمین را واگذار خواهد نمود .

حکیم در پاسخ میگوید « هیچ نیازی بمطالبه و ارسال نامه نیست
چند سالی زمین مزبور علاقه و انتساب بمن داشت چندی هم اضافه بایشان
داشته باشد » از اینجاروشن میشود که حاج ملاهادی سبزواری ملکیت را
از راه دانش و کار امر اعتباری و اضافی میدانست (۱)

۳۵- گویند حکیم سبزواری در تمام عمر یک سوم آخر شب را

بیدار و بار ازو نیاز و خواندن دعای جوش کبیر و نماز شب سرگرم بود و با
ناله و گریه و مناجات در نیمه های شب خانواده وی در حجره های بالاخانه
در خواب بودند از خواب بیدار میگشتند و صدای اسرار را میشنیدند و
در تمام مدت تدریس ممکن نشده که بانگ مودن بلند شود و ایشان

۱- رساله شرح احوال حاج ملاهادی سبزواری بقلم آقای اسرار سبزواری

ص ۵ چاپ سبزوار ۱۳۳۲

درسی را قطع ننموده و به بیانات خود پایان ندهند و صدایشان به اذان بلند نشود !!

۳۶ - گویند حکیم سبزواری هیچگاه حتی در روزگاری که شهر سبزوارد را ترک آموزش و پرورش ایشان دارالعلم و سرچشمه حکمت و عرفان شده و دانشمندان شهر همه شاگردان وی بودند هرگز عنوان و مقامی برای خود نگرفت اگر گاهی مردم برای قضاوت بحضورش میرفتند آنرا بدیگری راهنمایی مینمود.

و باندازه ای برخلاف بندها و خود نماییها بود که پس از پایان درس اگر برخی از شاگردان برای روشن شدن مطلب های درسی و از بین بردن مشکلات به همراه وی بیرون میآمدند حکیم تا درب مدرسه درنگ میکرد و گاه منشیست تاقضیه حل و اشکال علمی از بین برود تا شاگردان از پیرامونش پراکنده گشته تا بتواند بقیهائی و بدون های وهوی بخانه اش بازگشت کند.

۳۷ - گویند باندازه ای حکیم سبزواری در اجرای دستور های دیانت پاك اسلامى دقیق بود که تا پایان عمر و در هنگام پیروی و ناتوانی با شدت دل بستگی که بتالیف و تصنیف داشت شخصاً غله ملکی خود را بادست خود وزن میکرد و سهم زکوة آنرا بیرون میآورد و مابین بینوایان پخش مینمود.

و سالیان دوازده عصرهای پنجشنبه تمام بینوایان شهر را در خانه خود گرد آورده و شخصاً درب خانه میایستاد و بهر يك از بینوایان بفرخور احوالشان كمك مالى مینمود.

۳۸ - حکایت کنند که حکیم سبزواری همه ساله در اواخر ماه

صفر سه شب مجلس سوگواری در خانه اش تشکیل میداد و از فقیران شهر دعوت میکرد و سپس روضه خوانیکه بر اثر کربه الصوتی درسبزواری مجلسش منحصربفانه اسرار بود بمنبر میرفت و پس از پایان روضه خوانی نسان و آبگوشتی مهیا میکرد و بعد از صرف غذا بهر نفری يك ريال مینماید.

۳۹- گویند در آغاز جوانی که حکیم سبزواری در مشهد مقدس بتحصیل و ریاضت بود دکان های ارثی خود را کم فروخت و پول آنرا در راه خدا بخشید.

۴۰- حکایت کنند که در آخرهای زندگانی حکیم سبزواری قهطی و کم آبی درسبزواری داد و اسرار بیشتر املاک خود را فروخت و مابین مستحقان بخش کرد و گویند باندازه ای دنیا در نظر این مرد بزرگ کوچک و بی ارزش بود که هر گاه بمانعی برخورد نمیکرد شاید تمام ملک خود را يك روزه در راه رضای پروردگار بخشش میکرد و چنانکه شنیده شد که شخصی بحضورش گفت که شما درویشید چرا از مال خود باقی گذاشته اید و همه را انفاق ننمودید؟ در پاسخ گفت تصدیق میکنم ولی چکنم که بچه ها درویش نیستند!!

۴۱- حکایت کنند که در قهطی از اصفهان از هر صنفی گروه بسیاری از تماشاچی از کوچک و بزرگ و سبزواری با کشیش گفتگوی حکیم دانا و نادان حاضر شده و به سخنان دانشمندانیکه برای اثبات دعوی خود دلیلها و برهانها برپا میکردند گوش میدادند تا آنکه کشیشی از نصرائیان پس از کشمکش بسیار و جدل های بیشمار محکوم و درمانده گردیده و بتخیال اینکه اطرافیان را بمسئله قلندری و بعبارت

دیگر بهوچی گری از میدان جدل بیرون کند و امر را بر مردم مشتبه نماید از دانشمندان اسلامی جوابی می شود « ده بزویست خر و سی اسب و چهل گاو و شصت شتر و هفتاد بگیر و به بند چیست » و اگر این پرسش را پاسخ داد بد قضیه را حل نمودید تمام دعاوی و برهان های شما درست و قیاس های شما به نتیجه می رسد و آنگاه اعتراف و اقرار بر مغلوبیت و بی اساسی بودن سخنانم می نمایم و گرنه شما بر باطل بودن مدعای خود باور نمائید.

این پرسش بیهوده و بی مناسب تمام ذهن ها را پریشان و همه دانشمندان را باندیشه انداخت در آن زمان حکیم سبزواری که جوانی غریب و طلبه ای گمنام بود و در ردیف تماشاچیان بشمار می رفت قدم پیش نهاد و با کمال احترام از دانشمندان مجلس اجازه خواست که پرسش قلندری کشیش را بوی و اگذار نمایند، دانشمندان درخواست ایشان را پذیرفته و در ردیف خود محلی برای او قرار دادند درین هنگام تمام مردم گردن ها را کشیده و چشم ها بوی دوخته و نگران شدند که چگونه این جوان مجهول پاسخ ترسا را خواهد داد. سپس اسرار خاموشی مجلس را در هم شکست و با خوشروئی و گشاده رویی خطاب به کشیش نمود و بایمانی بسیار جالب آغاز سخن نموده و چنین معما را حل نمود.

آقای محترم پرسش شما کنایه و استعاره از حالات و اطوار است که انسان را از سن کودکی و جوانی تا رسیدن به مرتبه پیری دست می دهد و در هر مرحله از مرحله های عمر و زندگانی فطرت و طبع بشر مقتضی حالات و بروز کیفیاتی است که در اوقات دیگر عمر گذشته بر اینکه آن کردار از آدمی دور است که از وی صادر گردد از مردی هم که سنش نیز مقتضی آن گونه رفتار است هر گاه به بیند بنظر عقیده امر نامناسب و زشت می آید.

و بشر در نخستین مرحله زندگانی به بز که حیوانی است بازی گوش و با
جست و خیز شباهت تمام دارد و از پنج سالگی باین رفتار آغاز نموده و
بیشتر در بانزده سالگی این حالت پایان می یابد و بحران این روش و طرز
اتفاق این مرتبه از عمر در سن ده سالگی است که پیش از آن روبشده
بوده و سپس کم کم ناتوان گردیده و بکلی این حالت از بین می رود و پس از طی
این منزل وارد مرحله شهوت رانی شده و اندک اندک این شیوه و رویه
زیاد می شود تا سن بیست سالگی که آخرین مرتبه نیرو و شدت است که
شبیه خر می شود « زیرا این حیوان در این صفت تخصص دارد و از سایر
جانوران ممتاز است » سپس این حالت نیز روبه کمی می رود تا سن بیست و
پنج سالگی که بیشتر شدت این غریزه را از دست داده و آغاز در سلوک
و سیر حالت سوم که فراست و تیزهوشی و جست و چابکی است می کند.
صورت و کمال این حالت در سن سی سالگی است و سپس این حال هم مانند
حال های گذشته روبه سستی و ناتوانی گذاشته و در بسیاری از نوع بشر در
سن سی و پنج سالگی این صفت پایان پذیرد و بهمان شدت و قدرت نخستین
باقی نمی ماند و پس از این مرتبه سنگینی و وقاری برای انسان بدست می آید
مانند گاو که راه رفتنش با وقار خاصی همراه است بنابراین در این مرحله از
عمر طرز رفتار آدمی را بگاو تشبیه نموده اند و حسد کمال و قار و سنگینی
در بشر در سن چهل سالگی است و سپس کم کم این حالت از بین رفته و حالت
شتری که دوربینی و صبر و طاقت در حوادث زندگانی است بدست می آید
و آخرین بحران این رویه در شصت سالگی است زیرا این حالت
نیز مانند حالات دیگر از بین می رود در این هنگام چون انسان خودش
را از کار افتاده و زمین گیر می بیند با تجربه هایی که در مدت عمر
حاصل نموده و بر فایده ها و اهمیت ثروت و قدر و قیمت آن کاملاً پی برده

بسیار آزمند و حریص میگردد بطوریکه از اول کودکی تا آن وقت چنان مشتاق بگرد آوردن مال در خود ندیده است آری او باندازه ای در چنگال آزار گرفتار میشود که اگر بتواند میخواهد در آمد موهوم آینده را نیز هم اکنون بدست آورده و در صندوقی نهاده و در آن را بسته و یکدینار بهیچ کس ندهد تا آنجا که اگر این طبیعت کشنده «پناه برخدا» شدت پیدا کند ممکن است بعدی برسد که برای گذرانیدن روزی خود هم از صندوق پس انداز باندازه نیازمندی معصرف ننماید»

چون حکیم سبزواری بیانات خود را باینجا میرساند صدای آفرین از خواص و عوام بلند میشود و کم کم داستان گفتگو با ترسا بزرگ شده و انعکاس خوبی در آن محیط پیدا میکند و هشتم و نهم میگردد.

۴۲- حکایت کنند که حکیم سبزواری بایمانی سهرانگیز درس میگفت که بمصداق «وان من البیان لسعرا» بود بطوری که هر شنونده ای را از حال طبیعی بیرون و منشون سخنان بلند خود میکرد و اگر شنونده کم استعداد میبود حالت جذبه و بیخسودی بار دست میداد و خودش ازین میرفت و چنانکه یکی از شاگردان درسی در وصف حکیم سروده و چگونگی تعلیم دیان وی را گفته که چهارده نفر در اثر حضور در حوزه درسی نتوانستند کاملاً دانه های حقیقت و معرفت را بچینند و جواهر دقایق حکمت بالاخره سپه سالار عقل مغلوب جذبه گشته و در وادی بهت و سرگردانی سرگشته شدند و هر کدام از شدت شوق خود را بدام بلایی دچار و هریک از عشق بسیار بورطه ای گرفتار می کنند.

آن یکی خود را بسدریا کرد غرق

دیگری خود را به آتش کرد حرق

بنابر این نظر حکیم بر این توجه داشت و رویه اش بر این قرار گرفته بود که شاگردان را نمی آموذ و مستعد و قابل نمیدید از حضور در حوزه درس عذر می خواست چنانکه یکی از شاگردان گفت: «فرزند در آغاز بدرس فرزندم تشریف بیرید و مقدمات فلسفه و کلام و منطق را کاملاً تحصیل فرمائید سپس بدینجا حاضر شوید و بارها گفته ام که راضی نیستم اشخاصی کم استعداد و مقدمات فلسفه را ندیده در مجلس درس من حاضر شوند.»

۴۳- گویند شیخ و سیات تدریس حکیم سبزواری همه عمر به خودش بود و تمام خوبی را از معنی و صورت ظاهر و باطن که سبب جذایت باشد موجود بود نهضت خیلی خوش بیان و نمکین و دلربا و دل چسب بود دوم بیاناتش بسیار با حرارت و مستانه بود بطوری که وقتی درس پایان میرسید یکی دو متر از مکانی که در آغاز بدرس قرار داشت در نتیجه غفلت و بیخود در پیش میرفت و روزی تقریباً صد شعر عربی و فارسی و یک جزء قرآن با چند حدیث و روایت شاهد بر مطلب و موضوع درس تقریر میکرد.

۴۴- حکایت کنند درویشی که چندان استعداد

خود کشی علمی نداشت قضا را بمدرسه حاج ملاهادی سبزواری درویش مجذوب وارد شد و چون صدای هدرس و همه شاگردان

بگوشش رسید ذوق و شوق شنیدن و عشق دیدن حوزه درس در مغز درویش ایجاد گشت و خود را در گوشه مدرس جای داد و با تمام نیرو و سراسر گرش توجه به سخنان حکیمانه و عارفانه اسرار نمود ولی کم کم حالت بیخودی و جذبه باو دست داد تا اینکه بدون اراده جای خود

را ترك گفته و برخاست و در میان مجلس رو بروی استاد ایستاد و با گفتن «فقیر باها باش» جلو رفت و تا زانو بزانو متصل با استاد نشست و کتاب اسفار را به عبدالدین شیرازی را که مشغول تدریس آن بودند روی هم گذاشت و بر سر و روی حکیم بوسه ها زد و آنگاه سر در دامن اسرار نهاد و لاجرم درس تعطیل شد.

استاد شاگردان را که از دیدن این منظره شگفت انگیز و تعطیل درس عصبانی شده بودند امر به خاموشی نمود و جبران نا تمامی درس را بآینده موکول فرمود و آنگاه از جای برخاست و رشته بکائگی و پیوستگی شاگردان پراکنده و رشته آراء و اخلاق آنان گسسته گشت و روز بعد در هنگام درس کم کم حواس ها متوجه بیان استاد شد و حکیم چون دریای موج مشر و شان گردید ناگهان درویش مهجذب وارد و بدون درنگ در پیش حکیم قرار گرفته و با و در روز گذشته «فقیر باها باش» سرگرم شد و ای روز دوم مستی وی زیاد تر و اندکی هم از نزاکت و ادب بیرون رفت خلاصه آن روز هم درس تعطیل گردید و شاگردان با کمال تأسف هر يك به حجره خویش رفتند.

چون روز سوم شد شاگردان در پیرامون حکیم پروانه وار گرد می آیند هنوز از نکبت بیان اسرار استفاده نموده و جام قلب ایشان از داری معانی بهره ای نبرده بود که ناگهان درویش قدم بقربانگاه عشق خود میگذارد و دیوانه وار سر بزائوی حکیم مینهد سپس حرکت نموده و کتاب را برداشته بگوشه ای از مدارس پرتاب میکند و میگوید «اینها چیست؟! فقیر باها باش!» در این حال لباس های اسرار

را پاره کرده و مرتباً بسرو صورتش بوسه میزند حکیم که اینحال را از فقیر
 مجذوب دید بدون درنگ درس را ترك گفت درویش هم پروانه وار
 بگردش میگردید شاگردان چون درویش بیچاره را بدینگونه ببخود
 دیدند برای جلوگیری از جنجال و غوغا از بازار که خط سیر استاد بوده
 و نظربه حفظ جان حکیم درویش را گرفته و استاد را از مدرسه بیرون
 بردند و درب مدرسه را هم قفل کردند درویش چون درب مدرسه را
 بسته دید و جدائی و دوری را با بین خود و محبوب خویش حس کرد
 آتش عشق و محبتش بیش از پیش شعله ور گردید و بهانه رفتن سر
 خلوت جمعیت را غافلگیر نموده و خود را روی بام مدرسه رساند و بالای
 بام درب مدرسه آمد و با آواز بلند بانك زد « فقیر کجا رفتی صبر کن که
 آمدم ! » و ناگهان خود را از سردرب که تقریباً ده متر بلندی داشت بزیر
 افکنده و فوری روانش از کالبد بدن بیرون رفت جسد او را استاد بهمراه
 شاگردان تشییع نمودند و دفن نمودند. ^(۱)

۵- شهر و شاعری اسرار

اسرار صاحب ذوقی لطیف و حکیمانه بود و بسیاری از نکات عرفانی
 و فلسفی را بنظم در آورد و از لحاظ ادبی شهرش متوسط است و چند غزل
 خوب دارد که در کمال زیبایی و لطافت میباشد مخصوصاً یکی از آنها
 از لحاظ جزالت و استحکام رنگ و بوی اشعار شورانگیز حافظ را دارد و
 آن غزل این است .

۱- داستانهای بسیاری از کرامت های حکیم سبزواری حکایت کنند که در
 رساله های شرح زندگانی حاج ملا هادی سبزواری بقلم آقای اسرار سبزواری
 چاپ سبزوادر رساله اقامتی سید اشرف مدرسی سبزواری « که هنوز چاپ
 نشده است » و رساله نگارنده ناچیز این سطور در سال اول مجله جلوه چاپ
 تهران مفصلاً بحث شده است .

ما ز میخانه عشقیم گدایانی چند
 باده نوشان و خموشان و خروشان چند
 ای که در حضرت او یافته ای یار ببر
 عرسه بندگی بی سروسامانی چند
 کای شه کشور حسن و ملک و ملک وجود
 منتظر بر سر راهند غلامانی چند
 عشق صلح کل و باقی همه جنک است و جدل
 عاشقان جمع و فرق جمع پریشانی چند
 سخن عشق یکسوی بود ولی آوردند
 این سخنها بسمیان زمزه نادانی چند
 آن که جوید حرمش کو بسر کوی دل ای
 نیست حاجت که کند قطع بیابانی چند
 زاهدان باده فروشان بگذردین مفروش
 خرده بین هاست درین حلقه رندانی چند
 نه در اختر حرکت بود و نه در قطب سکون
 گر نبودی بزمین خاک نشینانی چند
 ای که مغرور به جاه دوسه روزی بر ما
 کشش سلسله دهر بود آنسی چند
 هردو اسرار که بر روی دلت بر بندند
 روکشایش طلب از دمت مردانی چند^(۱)

۱- دیوان اسرار ص ۵۹ طبع تهران ۱۳۰۰ هجری قمری

شورش عشق تو در هیچ سری نیست که نیست
 منظری روی تو زیب نظر نیست که نیست^(۱)
 نیست يك مرغ ولی کش نفکندی بقفس
 تیر بیداد تو تا پربری نیست که نیست
 ز فغانم ز فراق رخ و زلفت بغان
 ساک کویت همه شب تامله ری نیست که نیست
 نه همین ازغم اوسینه ماصد چاک است
 داغ اولاله صفت برجگری نیست که نیست
 موسی نیست که دعوی انا الهی شود
 ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست
 چشم ما دیده خفاش بود ورنه تسرا
 پرتو حسن بدیوار ودی نیست که نیست

۱- دیوان اسرار ص ۳۰

«نقی النقی» - آنست که اثبات عموم وصفی را کند باینکه نفی آنرا از افراد
 انکار نماید و نفی دونفی مقتضی است و این طرز از لطیف کلام بلغا و مستدرکات
 مؤلف است (حافظ)

اشک غمازمن از سرخ بر آید چه عجب
 خجل از کرده خود پرده دری نیست که نیست
 تا دم از شام سر زلف تو هر جا زنند
 با صبا گشت و شنیدم سحری نیست که نیست
 آب چشمم که بر او منت خاک در است
 زیر صدمت منت او خاک دری نیست که نیست
 و همچنین است تمام این غزل چه ردیف یعنی همان جمله (نیست که نیست)
 واجب التکرار است

حاجی ملاهادی سبزواری

موسی نیست که تارمز انا الهی شود
 ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست
 از کتاب ابدع البدایع در فن بدیع از مولفات حاج میرزا محمد حسین شمس-
 العلماء کرکائی طبع تهران شهر رجب ۱۲۲۸ ص ۴۰-۴۰۱

کوش اسرارشنو نیست و گرنه اسرار
برش از عالم معنی خبری نیست که نیست

ای بره نمره زنان دوست دوست
گر به حرم گر بدیر کیست جزاوست اوست
برده ندا رد جمال غیر صفات جلال

نیست بر این رخ نقاب نیست بر این مغز پوست
جامه در آن گل از آن نمره زنان بلبلان

غنچه بیچند بخود خون بدانش تو پوست
دم چو فرو رفت هاست دوست چو بیرون رود

یعنی از او در همه هر نفسی های و دوست
یار بکوی دلست کوی چو سر گشته کوی

به هر بجو نیست و جوی این همه در جستجو نیست
با همه پنهانش هست در اعیان عیان

با همه بیرنگیش در همه ذورنگ و بواس
یارد در این انجمن یوسف سیمین بدن

آینه خانه جهان او همه رو بر است
برده حجازی بساز یا بعراقسی نواز

غیر یکی نیست راز مختلف از گفتگو است
مخزن اسرار اوست سر سوید ای دل

در پیس اسرار باز در بدر و کوبکو است

رباعیات

دادارچو مغز است و جهان جمله چو پوست
ناید بنظر مرا بجز چله سوه دوست
مردم ره گمید و حرم پیمایند
در دیده اسرار همه خانه اوست

ای ذات تو را غراض و صفات آمده پاک
کوتاه ز دامان تو دست ادراک
در هر چه نظر کنم تو آئی بنظر
لاظاہر فی الوجہ بود والله سواک
با غیر علی کیم سرو بـرک بود
جز نور علی نیست اگر درک بود
گویند دم مرک توان دید ترا
ایکاش که هر دم دم مرک بود

بـان نظری بشلفه اسرار سبزواری

سبزواری مکتب مستقلی در فلسفه ندارد به عبارت دیگر استقلال
فکری نداشته است وی بیشتر در پیرامون شیخان ملا صدرا و شیرازی به خصوص
در شواهد الربوبیه و کتاب اسفار اربعه مطالعه میکرد و بسیاری از مباحث
منظومه و شرح منظومه خود را در امور عامه غالباً از کتاب شوارق ملا-
عبدالرزاق لامیجی و در سایر مباحث اغلب از اسفار و شرح اشارات و شرح
شکمة الاشراق ربیعنی کتب میرداماد مانند قبسات فراهم آورده است
امور عامه را نیز در مواردیکه شوارق با سلیقه و مسلک وی وفق نمیداد

بکلمات ملامتدرا متوجه بوده است از قبیل مباحث وجود و هابیت کلمات
 ملامتدرا را متوجه بوده است منظومه سبزواری که اهم موافقات وی است
 از نظر بلاغت و نظم عربی چون چندان ارزشی ندارد ولی از جهت متشکل
 بودن بر مباحث فلسفه میتوان گفت جامع ترین کتابی است که دوره کامل
 منطق و فلسفه را با کمال اختصار در بر دارد. شرح منظومه در فلسفه
 همانند کفایة الاسول در اسول فقه و منطق تجرید در منطق و تفسیر در
 کلام میباشد که کنیه مباحث فن را مطابق آخرین روش معمول فلسفه
 یعنی فلسفه ملامتدرا را جامع است در شرح منظومه گاهی اتفاقا مشاهده
 میشود که مرحوم سبزواری با صدرالدین شیرازی مخالفت کرده ولی پس از
 اطمینان نظر دانسته میشود که حاجی ملاهادی مخالفت اساسی با ملامتدرا
 ندارد مثلا در باب وجود ذهنی که ملامتدرا علم را حقیقة از عقوله کیف
 دانسته و بالعرض از عقوله معلوم شمرده بدین معنی که اگر معلوم از عقوله
 کم است کم را اگر از عقوله وضع است وضع ولی حقیقة علم از عقوله
 کیف است و تحت عقوله معلوم بالعرض است. نه بر سبیل حقیقت محکیم
 سبزواری با وی مخالفت کرده است و هم چنان که ملامتدرا علم را از عقوله
 معلوم بالعرض دانسته است و هم از عقوله کیف بالعرض است و بلکه علم را
 از سفتح وجود دانسته که تحت هیچ عقوله واقع نمیشود بنابراین جمیع این
 در قول ملا صدرای شیرازی و جلال الدین مصطفی درانی کرده است یعنی
 درانی علم را از عقوله کیف میداند بالعرض و ملامتدرا علم را از عقوله معلوم
 میداند حقیقة.

پس سلاجلال الدین علم را از عقوله معلوم میداند بالذات و از
 عقوله کیف میداند بالعرض و ملامتدرا علم را از عقوله معلوم میداند بالعرض

و از مقوله کیف میدانند بالذات عرضی سبزواری بین این دو قول جمع کرده است .

از هر يك چیزی گرفته و چیزی حذف کرده است پس از قول ملا صدرا این مطلب را که علم از مقوله معلوم است بالعرض گرفته و این قول را که از مقوله کیف است بالذات آنرا ترك کرده است از قول ملا جلال که علم از مقوله معلوم است بالذات ترك کرده، و این مطلب را که علم از مقوله کیف است بالعرض پذیرفته است بنابراین سبزواری علم را (وجود ذهنی) از مقوله کیف میدانند ولی بالعرض و از مقوله معلوم میدانند ولی بالعرض پس علم را در تحت هیچ مقوله ای ذاتاً نمیدانند بلکه آنرا از سنخ وجود می شمارد که در تحت هیچ مقوله نیست .

و این مطلب را سبزواری از سخنان ملا صدرا و رباب علم واجب و از مذهب او در این باب که از سخنان صوفیه اقتباس و تشریح شده است گرفته است مطلب تازه نیست بلی این مطلب در باب وجود ذهنی تازگی دارد ولی عیناً همان است که ملا صدرا و خود حاج ملاهادی بهتابت وی در باب علم واجب بدان رفته اند ص ۳۰ - ۳۳ از شرح منظومه چاپ ناصری و نیز ایراد وی بر ملا صدرا در اتحاد عاقل و معقول که در شرح منظومه ص ۳۳ و ص ۱۵۸ بر ملا صدرا وارد آورده مسلک و برهان تضایف هلا - را در باب اتحاد عاقل و معقول نا تمام دانسته علاوه بر اینکه شارحان دیگر کلام ملا صدرا را بر سبزواری رد کرده اند در اصل مطلب با ملا صدرا اختلافی ندارد بلکه کاملاً با اتحاد عاقل و معقول معتقد است و همه جا از وی پیروی کرده است .

و باز در تعلیقات سبزواری بر کتاب اسفار و در بیان شرح

مطالب ملاصدرا در شرح منظومه ص ۳۶-۳۸ در باب اینکه وجود بسیط است و جزء چیزی نیست ایراداتی آقا علی (نوذی) در کتاب بدایع الحکم چاپ تهران وارد کرده است چه مقصود ملاصدرا را بهنویس در اینجا نیافته بود و برهان وی را که بهنویس که شایسته است تقریر کند و در تقریر آن با اشتباه افتاده است و همین مطلب ملاصدرا را آقای سید محمد مشکوة در رساله کلمة التوحید^۱ بهنویس بیان و تقریر نموده اند که ایرادات آقا علی مدرس بر آن تقریر اسلا نمیاید .

و باز در باب وجود رابط از مصطلحات (منظوم) منظومه سیزواری است ص ۵۶-۶۷ در اینجا مطلب تازه ذکر نشده است و نیز حدیث اسمعی ص ۷۶-۷۸ از شرح منظومه از مصطلحات خاصه خود دانسته است و آن نیز مطلب اساسی و تازه نیست و فکر جدیدی بر مسلمانان ملا صدرا نیفزوده است .

در شرح منظومه میگوید که سهل سادجی صاحب بصائر التفسیریه عوارض را پنج قسم میداند : معلوم میشود که بصائر در دست مخاطبی نبود و گرنه در کتاب بصائر عوارض را مطابق قول معروف نوشته است . حاج ملاهادی سیزواری با رصف اینکه بکتاب و مصنفات ملا محمد حسن فیض کاشانی چندان مأنوس نبوده است معذک در مصنفات خود از جهت استشهاد بآیات و اخبار از فیض کاشانی پیروی کرده است .

کتاب شرح اسماء الحسنی و شرح دعای صباح و امیرالاحکام و حتی حواشی او بر شرح منظومه و گاهی متن آن کتاب نیز از آیات و
 ۱- رساله کلمة التوحید به فارسی است که بهنویس قسمتی از حواشی آقای مشکوة بر اسفار رابعه در یک مجلد در تهران چاپ شده است در ۱۳۴۱ هجری

اختیار و اشعار عرفا و ذوقیات انباشته است. حواشی حاج ملاهادی سبزواری بر اسفار گرچه مفید است ولی حواشی مرحوم ملاعلی نوری^۱ بر روشن کردن مطالب متن اسفار بیشتر کمک میکنند.

نظر باینکه حاج ملاهادی سبزواری در علوم دینی نیز دستی داشته گاهی در مباحث فلسفی هم بمبانی اصولی و قواعد فقهی وارد میشود چنانکه در تعلیقات اسفار جلد سوم الهیات اخص در باب عشق فصلی که باین عنوان میباشد (فصل فی عشق الظرفاء و الفتیان للموجه الحسنان) (که عیناً این عنوان هم از رساله ابن سینا در عشق و مطالب این فصل از این رساله و از رساله اخوان الصفا در عشق گرفته شده است) درباره اینکه برخی از بزرگانان مریدان را بصورت پرستی و عشق بازی با جزوانان امر و تشویق میکردند و این دستور با احکام ظاهری شرح مخالفت دارد حاج ملاهادی سبزواری در حاشیه بر کتاب اسفار گوید.

اجتماع امر و نهی در یک موضوع جایز است چنانکه در مورد نماز در خانه غصبی و بیرون رفتن از مکان غصبی ملاحظه میشود چه در عین حال که شخص به بیرون رفتن از مکان غصبی مأمور است از تصرف در مکان غصبی ممنوع است پس در عین حال که برای بیرون رفتن از جای غصبی گام میگذارد از همین گام گذاشتن که نهی از تصرف است ممنوع است بنابراین ممکن است متوسطان از سالکان به عشق بازی با خود برودیان مأمور باشند با وصف اینکه همین امر در شرع انور ممنوع است و سر اینکه مأمورند این است که همه علایق مادی را بکسند و یک چیز روی نیکو عشق ورزند تا در نتیجه متفکامی که به عیب آن برخوردند یکباره

۲- کتاب حواشی بر اسفار اربعه تألیف پیراقلی نوری نسخه خطی آن در کتابخانه آقای سید محمد مشکوة استاد دانشگاه موجود است.

علائق عالم طبیعت را فرو گزارند سبزواری ذوقی عرفانی نیز داشته^۱ گاهی بابرخی از عرفا نیز مناظره نظمی داشته است.

۷- تفسیر قرآن از نظر حکیم سبزواری (۶)

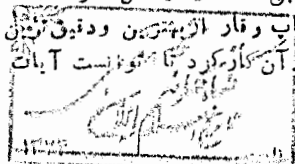
حکیم سبزواری در تالیفات عربی و فارسی خود مانند کتابهای شرح اسماعال حسنی و اسرار الحکم و شرح مثنوی معنوی و نبراس که در حقیقت مجموعه‌هایی است از خلاصه فلسفه اشراق و فلسفه مشاء قرآن مجید را از نظر حکمت تائیل و تفسیر نمود. و برای دقیق‌ترین معانی فلسفی آیات کتاب آسمانی را شامد آورد و در حقیقت چاشنی عرفان و حکمت را روشن ساخته است.

در مقدمه کتاب شرح مثنوی خود به‌ربی نوشته است که چون مثنوی جلال‌الدین بلخی تقریباً تفسیر قرآن می‌باشد و بیان آیات بینات و تبیان سنت نبوی است و قبساتی از نور قرآن و فروغی است از اشعه چراغ فروزانی که از خزینه‌های حکمت قرآن مجید اقتباس شده است این کتاب شرحی است بر لغت فارسی و عربی و زیبایی آن و حکیم سبزواری باین‌ها اکتفا نمود آیات قرآن مجید را در برخی از معانی ادبی و لغوی و فلسفی شامد آورده و تفسیر نموده است.

گویند هنگامیکه اسرار سبزواری مثنوی معنوی را به‌خواستی وقار شیرازی دید گفت هرگاه پیش از این آن را دیده بودم هرگز بتالیف شرح مثنوی مبادرت نمی‌ورزیدم^۲ از این داستان معلوم میشود هدف

۱- اقتباس از کتاب طبقات مفسرین تالیف نگاره «خطی»

۲- وقار شیرازی شاعر نامی فارس حاشیه‌ای بر کتاب مثنوی نوشته است که به‌چاپ وقار مشهور است در این حاشیه آیه‌های قرآنی را که سخنان مولانا جلال‌الدین بلخی ناظر بآن بوده است و یا ابیاتی از مثنوی تفسیر آیه‌ای از کتاب الهی است وقار نقل نموده است و به‌فیده نگارنده ناچیز این سطور کتاب مثنوی چاپ وقار از بهترین و دقیق‌ترین چاپ‌های کتاب مثنوی است که گویند بیست سال در آن کار کرده‌اند و است آیات قرآن را با ابیات وفق دهد.



حاج ملاهادی سبزواری در تالیف کتاب شرح مثنوی تفسیر بعضی از آیه‌های قرآن و یا کلیاتی است در فهم کتاب آسمانی و در کتاب اسرار المحکم در جلد دوم آن در قسمت اسرار نماز سوره‌های الحمد و توحید را تفسیر فلسفی و عرفانی نمود و در کتاب نبراسی آیه‌شائی از طهارت صلوة - زکوة - صوم - حج را تاویل و تفسیر نمود و قسمتی از آیات احکام را تفسیر نموده است و در کتابهای خود مانند شرح اسماء الحسنی و اسرار المحکم و حاشیه بر شواهد ربوبیه صدرالدین شیرازی آیات قرآن را تاویل و تفسیر نمود و در دقیق‌ترین معانی و هدفهای بزرگ حکیمانه که عقل بزرگترین حکیمان بشری حیران مانده‌اند حکیم سبزواری با بیانی رسا و شورانگیز پس از بحث معانی آیات قرآن را بنام شادت نقل و معنی می‌نماید که میرساند در فهم قرآن هوید روش و ذوق خاصی داشته است که شریعت را با طریقت وفق داده است.

چون حکیم سبزواری عارفی وارسته و پارسا بود و بظاهر شرع انور اسلامی سخت پای بند بود و مرکز از تفسیر قرآن منحرف نشد و تقریباً میتوان گفت آنچه را که محقق سبزواری درباره آیه‌های قرآن بفارسی و عربی نوشته است میانه‌ای است مابین تاویل و تفسیر که میتوان گفت پسند خدا و رسول است.

۲ - تالیفات اسرار

۱ - لئالی منظومه در منطق ۲ - غرر الفرائد منظومه در حکمت مکرر چاپ شده است بهترین چاپ آن طبع دوره ناصری است. این دو منظومه با شرح و حواشی از خود اسرار است که بهربی نوشته شده است. منظومه اسرار از لحاظ شهری در ادبیات عرب مهم و قابل توجه

نیست و در بعضی از ابیات این دو منظومه فاقد سزایابی ادبی و شعری عربی است باین جهت برای فهم آن اشعار خود ناظم آن را شرح کرده است و در بعضی از قسمتهای شرح منظومه حواشی نوشته اند و چون در آن حواشی عقیده نهوده اند مستقل و از درجهت علمی شده اند بهتر حق مطلب را ادا نمودند. کتاب شرح منظومه از زمان تألیف آن تاکنون از کتب کلاسیک طلاب علوم معقول است که پیش از کتابهای اسفار اربعه ملاصدراى شیرازی و شرح اشارات خواجه نصیرالدین طوسی میخوانند.

حاج ملاهادی سبزواری در منظومه و شرح حواشی آن يك دوره منطق و حکمت مشاء و اشراقی را بطور خلاصه بیان نموده است در بعضی از مباحث عقیده ابن سینا و در برخی عقیده ملاصدراى شیرازی را با دلیل پذیرفته و ادله دیگران را انتقاد حکیمانه نموده است و خود حکیم سبزواری عقاید جدیدی در حکمت نیاورده اند و همان آراء و عقاید منطقی و حکیمانه امثال ابن سینا و صدرالدین شیرازی را خوب فهمید و بیان نموده در بعضی از قسمتها موافق با دسته ای و مخالف دسته دیگر بوده است « آقای سید محمد علی هبة الدین شهرستانی رساله ای بنام فیض الباری فی اصلاح منظومه السبزواری » به شعر عربی سرودند که در بعضی از ابیات اسرار که کوتاه است و یا نواقص ادبی دارد بشعر اصلاح نمودند و برای روشن شدن مطلب منظومه يك یادویستی را در اول و یا آخر هر بیت اسرار اضافه نمودند و یا مصرعای یابیتی را از اشعار سبزواری اصلاح نموده اند این رساله بضمیمه مقاله نظریه فلسفی (الاستکمال) آقای شهرستانی در بغداد چاپ شده است.

رساله فیض الباری مورد توجه ارباب حکمت قرار نگرفت گرچه

اشعار آقای شهرستانی از لحاظ ادبی درست و صحیح است اما از لحاظ فهم مواد و مطلب منظومه کوتاه بنظر میرسد و آن وقایق و نکاتی را که اسرار در منظومه خود در نظر داشت فاقد است .

استاد بزرگوار ما حاج شیخ محمد حسین اصفهانی نویسنده و مؤلف کتاب تعلیقه بر کنایه الاصول طبع تهران که از بزرگان علماء و مدرّسین نجف اشرف بوده متوجه نقص ادبی منظومه سبزواری بودند منظومه ای به ربی سرودند که در همان اوقاتی که نگارنده ناچیز این سه لایه در نجف اشرف بود منظومه اصفهانی مورد توجه ارباب معرفت قرار گرفت بدینسانه استاد فقید ماموق بشرح آن نشدند .

۱۹- حواشی شرح منظومه

حاشیه هایی که بر کتاب شرح منظومه سبزواری نوشته اند

۱- حاشیه بر منظومه تالیف محمد بن معصوم علی هیدجی زنجانی مدرّس مدرسه منیریه (که در کنار آرامگاه سیدنا سرالدین واقع در خیابان خیم)

متوفی در تهران طبع تهران ۱۳۴۶ به قطع خشتی در ۴۳۲ صفحه حاشیه بر مخطوط در حدود ۷۹ صفحه و حاشیه بر شرح غرر الفرائد در ۳۴۱ صفحه میباشد و در قسمت آخر کتاب به مقتضای از شرح احوال حاج ملاهادی سبزواری و آخوند ملا محمد هیدجی صاحب حاشیه نوشته شده است و بعد از آن در حدود چهار صفحه چند قاعده کلی در فلسفه قدیم از صاحب حاشیه به ربی نوشته اند که برای فهم مراد شرح منظومه مفید است مؤلف حاشیه چنانکه در شرح احوال خود اشاره می کند از شاگردان حاج میرزا حسین سبزواری و میرزا ابوالحسن جلوه میباشد .

تمام حواشی وقواعد فلسفی بزبان عربی است و ترجمه احوال اسرار

و آخوند مهدجی بفارسی نوشته شده است .

۲ - حاشیه منظومه تألیف استاد بزرگوار آیت الله حاج شیخ محمد تقی مجتهد آملی چاپ طهران که مفصل تر و دقیق تر از حاشیه مهدجی است
۳ - حاشیه استاد محقق آقای میرزا مهدی مجتهد آشتیانی که جلد اول در طهران به چاپ رسید تحقیقات استادی در تعلیقه بر منظومه و کتاب اساس التوحید يك رشته از دقیق ترین بحث های فلسفی اشراقی و «شائی» است که میتوان مجموعه آن نوشته ها را شادکاری در حکمت یونان و اسلام دانست .

۴ - شرحی بنام شرح مثنوی بفارسی تألیف سیدحق الیقینی خراسانی جلد اول آن از انتشارات کتابخانه خاور در طهران منتشر شد که مؤلف در مقدمه آن نوشته است که این شرح مثنوی جلال الدین رومی است با شرح مزجی شرح منظومه حاج ملاهادی سبزواری . این کتاب معروف است بشرح مثنوی سیدحق الیقین است .

نمیدانم که شرح «مثنوی با شرح منظومه اسرار چه ارتباطی دارد؟ و قسمتی از ترجمه «فن الیهات شافای ابن سینا را مشتمل است و بسايد اذعان نمود که این کتاب نه شرح مثنوی است و نه شرح منظومه سبزواری! بلکه بقول طلاب يك مشت از عرقان های آب نمکشیمه را بقالب الفاظ در این کتاب گنجفاییده است . اکنون باید تیرہ «مست» در تیمارستان طهران بستری است .

۳ - دیوان فارسی اسرار در ۱۳۱۶ صفحه بطبع و تیریری کوچک چاپ سنگی تهران در ۱۳۰۰ هجری قمری و يك «رتبه» هم ۱۳۱۶ شمسی در طهران به چاپ رسید .

۴- شرح دعای جوشن کبیر (عربی) طبع تهران

از ادعیه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و دارای يك قسمت از اسماء الحسنی است که هر قسمتی مشتمل بر مطالب و دهانی مهمی میباشد و حاج ملاهادی سبزواری آنرا شرح فلسفی نموده اند.

۵- شرح دعاء صباح (عربی) مؤلف فقرات دعاء صباح منسوب بامیرالمؤمنین علیه السلام را يك يك ذکر و بهر بی شرح ادبی و حکمی و عرفانی نموده است و درین مطالب با شمار بزرگان عرفان مانند مولوی و عطار و سنائی استشهاد نموده است.

این کتاب با شرح دعای جوشن کبیر که آن هم از حاج ملاهادی سبزواری است در زمان مؤلف آن در تهران چاپ سنگی ممتازی شده. حاج شیخ عباس علی کیوان قزوینی خلاصه شرح دعاء صباح سبزواری بفارسی ترجمه و چاپ نمود.

۶- اسرارالهمکم - دو جزء در يك مجلد مکرر چاپ شده است طبع دوره نامری بهترین چاپ های آنست این کتاب چنان که مؤلف در مقدمه آن ذکر نموده است درمبداء و معاد و مشتمل بر اسرار توحید و عبادات بزبان فارسی است.

۷- حاشیه بر اسفار اربعه ملاصدرای شیرازی که به حواشی کتاب اسفار در تهران چاپ شده است.

۸- حاشیه بر کتاب مغایع الغیب که به حواشی کتاب مزبور در تهران چاپ شده است.

۹- حاشیه بر مبداء و معاد ملاصدرای شیرازی که به حواشی کتاب مزبور در تهران بطبع رسیده است.

۱۰- حاشیه بر کتاب شواهد الربوبیه اخوند ملاصدراى شیرازی که
بضمیمه کتاب مزبور در تهران بطبع رسیده است .

۱۱- شرح مثنوی بفارسی طبع تهران .
در این کتاب حاج علاءالدی سبزواری بعضی از کلمات و مباحث مثنوی
مولانا جلال الدین رومی را بطور خلاصه معنی نموده اند .

کسانیکه سروکاری به تتبعات تاریخی دارند میدانند که تصوف
يك مبحث تاریخی و فکری است که مربوط باین شرح هائیکه تاکنون
درباره کتاب مثنوی نوشته اند نمیباشد . حکیم سبزواری با تالیف این
کتاب خودش را در مثنوی دیده است باین معنی که عقاید و آراء خود را
در مثنوی نمودار ساخت نه آنکه مثنوی را از لحاظ انتقاد تاریخی و علمی
مورد بحث قرار دهد . .

حکیم سبزواری در مقدمه شرح مثنوی بهر بی نوشته چون مثنوی
معنوی در حقیقت کتابی است در تفسیر قرآن بدین جهت مشکلات و
اشارات آنرا شرح نمود .

۱۲- شرح نبراس

قصیده ایست عربی در اسرار عبادات که ناظم آن بهر بی شرح فلسفی
و عرفانی دقتهای نموده است از کتاب طهارت تا کتاب حج را دو بردارد و
بعضی از کلمات شیخ عبدالرزاق کاشانی را از اصطلاحات صوفیه اقتباس
نموده است چاپ گراوری در تهران شده است .

آنچه چاپ نشده است

۱- حاشیه بر شرح سیوطی بر الفیه ابن مالک در نحو

۲- حاشیه بر شرح تهریرید معحق لاهیجی

۳- راج قراح در علم بدیع .

۴- رحیق در علم بدیع

۵- سوال و جواب که میتوان آن را بمنزله کشکول دانست که شاگردان وی و دیگران هر کدام مطالب مشکله ای از اخبار و آیات و رموزات و قواعد حکمی که ظاهراً بین آنها منافات دارد و عبارت های مشکل فلاسفه را که بعضی فارسی و برخی بهری به نظم و نثر پرسش نمودند که خلاصه کتابی است بسیار نفیس و مفید که نسخه منحصر بفرد آن در نزد آقای اسراری سبزواری مولف رساله شرح احوال حکیم سبزواری در سبزوار میباشد.

۶- رساله ای در صفات کمالات مابین علامه حسن فیض مولف رساله علم و شارح آن رساله شیخ احمد احسانی نموده است.

بحث علم پروردگاری یکی از دقیق ترین و دلکش ترین بحث های است که مابین عرفا و حکما و متکلمان اختلافاتی است که باید گفت قلم اینجا رسید و سر بشکست.^۱

۹- تولد و وفات اسرار

اسرار وصیت کرده بود که در همانجا که اکنون آرامگاه او است و در جنوب شرقی شهر سبزوار در گوردستان کهنه و در کنار جاده قدیم راه مشهد قرار گرفته او را دفن کنند و پیش از وفات حکیم سبزواری آن زمین قطعه زراعتی و ملکی شخصی شود او بود و یک حجریت از آن را

۱- در باوه تفسیر قرآن از نظر معقق فیض کاشانی و شیخ احمد احسانی در کتاب طبقات مفسرین بقلم نگارنده مفصلاً بحث شده است.

منصوص گوردستان خود و فرزندان و نوادگان خود قرار داد و بعضی از شاگردانش مانند میرزا اسمعیل طائفانی مشهور بافتن دارالحکماء در جنوب شرقی قبر استاد حاج میرزا حسین سبزواری در جنوب قبر حکیم دفن شدند.

مردم سبزواری همیشه منصوصاً شبهای جمعه با نجارفته و باخواندن سورههای قرآنی طالب مغفرت برایش هینمایند و گاهی هم متوسل بر روح پرفتوحش شده در کارها و حل مشکلات کمک میگیرند. در زمان قدیم که مسافرت بمشهد از این راه بود زوار بخصوص طلاب علم و اهل معرفت در سبزواری توقف کرده و دوسه شب در کنار آرامگاه حکیم معتکف میشدند در وصف مقبره اصرار گفته شد.

صد هزاران سرببی اصرار حق بردار شد

تایکی چون مطلع الاسرار خود اسرار شد

گر بگویم چیست درین بقعه از اسرار غیب

باید منصوص آسا بر فراز دار شد

اسرار در ۱۲۱۲ برابر لفظ غریب متولد شد و ۷۸ سال برابر لفظ حکیم زندگانی کرد و در عصر ۲۳ ذی قعدة الحرام سال ۱۲۸۹ به بیماری سکنه و مرگ فجأة بدو دگفت باید ماده تاریخ وفاتش برابر لفظ غریب حکیم باشد ولی يك سال کم میشود چه در سال ۱۲۸۹ بود و این دو لفظ ۱۲۹۰ میشود سبب آنست که قریب بیک ماه با آخر سال فوت نمود و کسیکه سال زندگانی او را حساب کرد آن یازده ماه را يك سال گرفت چون از ۲۳ ذی قعدة الحرام تا اول محرم آغاز سال هجری قمری چیزی نبوده است

۱ - عجب اینجا است که یک نفر از فضلا با آنکه متوجه عدم تطبیق

لفظ حکیم و غریب با فوت اسرار بوده مغذلك در آخر قصیده‌ای که در فوت اسرار گفته چنین گفته است .

وان شئت آن تدری زمان وفاته

حکیم و غریب منهما انه دری

(۱۲۹۰)

۲ - و همین شصت و هفتاد تاریخ دیگر بفارسی چنین گفته

سال تاریخ وفات هادی دین مبین

جبرئیل گفت (ای دل‌محرم اسرار گفت)

۱۲۹۵

۳ - سالک بی‌هقی در ماده تاریخ اسرار چنین گفته است .

اصل حکمت هادی دین حازی فقه و اصول

تاریخ آن شد طایر روحش سوی شهادت برین

بی‌هقی بای نیاز آورد بیرون زده رقم

۱۲۸۹

گنج حکمت آمده در سبزواد اینک دفین

۴ - ملا محمد کاظم مدد و رف بر دغنی سبزوادی که از فضایل شاگردان

اسرار بود ماده تاریخ را چنین سروده که اکنون هم همین تاریخ در ارجح

منشکی در سر در مقبره اسرار موجود است .

اسرار چو از جهان بدر شد از فرشی بهرش ناله بر شد

تاریخ وفات او چو بر سبزه گرییم (که نمرده زنده تر شد)

۱۲۸۹

فصول اولاد و احفاد - مدفن و مقبره اسرار - مراد تولد وفات

اسرار را تا اینجا از رساله آقای سید حسن اشرف سبزواری با تصرفاتی نقل و اقتباس شد و اکنون نظریات دیگری نوشته میشود.

در بند نخست از (مراد تاریخی) چنانکه خوانندگان ملاحظه نموده اند نوشته شده (سرس آن است که قریب یکماه با آخر سال فوت نمود ...)

حق آنستکه علت اختلاف نه بواسطه محسوب داشتن چند روزه آخر سال است بلکه بواسطه این است که تولد حکیم در ۱۲۱۲ مطابق لفظ غریب بوده است مدت عمر او را هم از همان سنه ۱۲۱۲ محسوب داشته اند و در واقع این سال دومرتبه به حساب در آمده است یکمرتبه همین سنه که در جزه عمر اسرار محسوب شده و مرتبه دیگر هم همان ۱۲۱۲ است که مدت عمر حکیم بر آن افزوده شده.

۵ - آقای ابن یوسف شیرازی در فهرست خطی کتابخانه مدرسه عالی سببسالار چنین نوشته اند.

(وفات ایشان را هماسرین عموماً سنه ۱۲۹۰ نوشته حتی ماده تاریخ های متعدد هم موافق همین سال ساخته اند. ولی از روی تحقیق وفات ایشان در ۲۲ ذی حجه سنه ۱۲۸۹ و ماده تاریخ ذیل را سالک شاعر سبزواری که بیعتی تخلص میجسته گفته و در ذیل عکس ایشان که در همین روز ها نزدیکی از دوستان آنرا دیده ام نوشته شده و گذشته از آنچه از آقایان خراسانی ها و سبزواریها شنیده ام این نیز سنه تاریخ فوت ایشان است.

هادی دین اعمل - حکمت حاوی فقه و اصول

تا روان شد طائر روشن سوی خلد برین

بیته - ی پای نیاز آورد بیرون زد رق - م

گنج حکمت آمده درسبزو ار اینک دفین

(۶ - ۱۲۹۵ - ۱۲۸۹)^(۱)

مصرع گنج (حکمت آمده درسبزو ار اینک دفین)

مساوی است با ۱۲۹۶ و از این ۱۲۹۱ - باید پای نیاز که حرف (ز)

که مطابق عدد (۷) است از آن بیرون شود تاماده تاریخ بدست آید و آن
بدین صورت است ۱۲۹۶ منهای (۷) مساوی است با ۱۲۸۹

بنابر این در فهرست کتابخانه مدرسه سپهسالار اشتباه شده است.

۶ - در کتاب الذریعة الی تصانیف الشیعه که از شاهکارهای تاریخی

مصاصرات وفات اسرار را در (نامن جمادی الثانی ۱۲۸۹) نوشته اند

با آنکه مجلدات نه گانه الذریعه غلط نامه های متعدد چاپی دارد در
هیچیکدام از آنها این اشتباه رفع نشده است.

تا آنجائیکه نگارنده این سطور جستجو کرده است تاکنون هیچ

مورخی هشتم جمادی الثانی را وفات اسرار ندانسته است و چون مؤلف

بزرگوار الذریعه اشاره به شرح احوال اسرار در مطلع الشمس نموده

باین وصف بجای ۲۸ ذی حجة الحرام که قول صاحب مطلع الشمس است

هشتم جمادی الثانی نوشته شده و این اشتباه را باید اشتباه لفظی و یا
چاپی دانست.

۷ - چنانکه از قول کتاب مطلع الشمس نقل کردیم که وفات

۱ - م ۳۴ جلد اول کتب خطی فارسی و عربی طبع تهران ۱۳۱۳ - ۱۳۱۵ شمسی

اسرار را در ۲۸ ذی‌حجۃ‌المرام ثبت نموده‌اند.

در تاریخ معاصر اشتباهات و اغلاط بسیاری دیده می‌شود که از خصایص بعضی از معاصران است چه هرگاه این اشتباهات اصلاح نشود ممکن است همین اشتباهکارها جزو مآخذ و مصادر تاریخی محسوب شود و برای آیندگان کار مشکل گردد و نمیتوان باسانی درباره آنها قضاوت نمود تاریخ وفات ملاهادی سبزواری یکی از آن نمونه‌هاست با آنکه هفتاد و اندی سال از وفاتش می‌گذرد در حدود هفت قول مختلف از معاصرین نقل شد که اشتباه در اشتباه شده است و معتبرترین سندیکه در تاریخ وفات اسرار در دست است تحقیق حاج میرزا عبدالرحمن مدرس^(۱) مشهور خراسانی است که از بزرگان ادب و علم در قرن اخیر بشمار می‌رود که در کتاب خود که درباره فضایل خراسان تألیف نموده‌اند وفات حاج ملاهادی سبزواری را در ۲۲ ذی‌حجۃ‌المرام ۱۲۸۹ هجری قمری ثبت کرده‌اند که استاد محترم آقای سید محمد محمد تقی مدرس رضوی در کتاب تاریخ خراسان که سالیان درازی است مشغول تألیف آن هستند همین قول را نقل نموده و درست دانسته‌اند و ما هم همین قول را تاریخ وفات اسرار میدانیم.

پایان

۱- برای شرح احوال او مراجعه شود به قسمتی از تذکره نگارنده این سطور در سال ۲ مجله ارمنان چاپ تهران.

پیشینه و پاصحیح فلسفی

در بین آثار و نوشته‌های مستقیم مشهور و حاج ملاهادی اسرار سبزواری يك نسخه خطی شامل چندین سؤال و جواب فلسفی بدست آمده است و سؤالات مزبور با پاسخ‌هایی که سبب حاجی داده و شامل نکات و دقائق فلسفی است در پایان درج میشود :



سؤال اول ... ماده مخلوقات اگر یکی بودی در اصل مبداء چرا
سادت در يك نفس و شقاوت در يك نفس جا گرفت ؟

سؤال دوم ... مرحوم مجلسی در کتابش ذکر کرده که خدا ایمان را خلق کرد و بنظر رحمت در وی نگریست و کفر را آفرید و بنظر هیبت در وی نگریست و گفت دشمن دارم کسی را که ترا قبول کند پس آفریدن کفر در عاقبتی که عاملش را دشمن داشت چه مصلحت است حال آنکه در عالمش گذشته بود که بعد از آفریدن کفر آن را قبول خواهند نمود ؟

سؤال سوم ... در قرآن یاد نموده که ولو شاء لهدیکم اجمعین قدرت بر هدایت دارد، پس اهدایت نمیکند چه مصلحت است بنده تواند هدایت کند نکند و آنرا بخود را گذارد پدر میداند که اگر طفل را در کنار

آب بگذارد در آب می افتد پس چرا میگذارد؟

سؤال چهارم - خلقت حرام گوشت درنده و پرند از چه شده؟
سؤال پنجم - فایده انسان از برای نفس جن و انس باید باشد
چرا که مصالح و آلات این دو فرقه اندمکونات و اینها فایده باین دو فرقه
نمیدهند الا ضرر.

سؤال ششم - قدرت حکیم علی الاطلاق بر پاکیزه خلق کردن هست
از حیوانات ناطق و غیر ناطق معیلا چرا بعضی مضر و مودی بعضی شوند
و کثیف خلق شوند والله اعلم.



جواب حاجی ملا هادی سبزواری

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد وآله الطيبين -
الطاهرين وبعد بر آن برادر ایمانی پوشیده نیست که این مسائل از مهمات
و معضلات است و حقیر را عجزی نیست ولیکن رد آن برادر معظم هم بر این
حقیر از مشکلات است پس اگر اجمالی واقع شود معذور دارند .
اما آنکه فرموده بودند که هاء خلایق واحد یا متعدد است باید
دانسته شود که خلاف است که آیا عقول در اصل مختلف بوده اند یا متفق ،
اشاعره قائل باختلافند و معتزله باتفاق و تهتقیق در اصل طینت کل جمع
است میان اختلاف و اتفاق و چون مهمما ممکن بر هر چیز برهان «لم» باید
اقامه نمود ، پس آغاز را باید رسیده و باید دانست که حق سبحانه و تعالی

واحد بالمسمى وکثیر باسماء چنانچه عرفا فرموده اند . فی مقام الاسماء حیثیت
 الکثرة کم شئت زیرا کله اسماء را بهزار و نهو آن تعدید نموده اند و اما
 جزئیات حد و حصر ندارد مثلا مصور کلی يك اسم است ولیکن منسحب
 میشود بمصور گل و خار و نور و نار و مور و مار و غیره اینها باز بمصور
 این کل و مصور آن گل و شکذا . پس همچنین مہیات اشیاء در حضرت
 ربوبیه و ذره اول بحسب مفهوم کثیر بودند و بحسب وجود واحد بلکه
 موجودند بہمان وجود اسماء چنانچه اسماء جنسی موجود بودند بوجود
 اسمی و نیکو فرموده اند عرفاء شامعین کہ سبعمان من ربط الوحدة بالوحدة
 والکثرة بالکثرة یعنی وحدۃ مہیات و تعینات در مقام وجودشان و بہمبارت
 اختری باعتبار جهت نورانیہ ناشی شدہ است از وحدت مسمی و وجود آن و
 کثرت مہیات در مقام مفاهیم عقلیہ ایشان و بہمبارت اختری باعتبار جهت ظلمانیہ
 ناشی شدہ است از کثرت اسماء زیرا کہ چنانچه مفهوم انسان آدمی و مفهوم
 ملک فرشتہ است و شکذا و مفاهیم اشیاء کلا متخالفند همچنین مفهوم عالم
 دانا و قادر توانا و شکذا باقی الاسماء کل متخالفند بمخصوص اسماء جمالیہ
 و جلالیہ و لطیفہ و قہریہ و همچنین کہ اسماء حق همه موجودند بیک وجود
 کہ آن وجود ذات است و اسم عین مسمی است و صفت عین ذات است
 همچنین مہیات همه موجود بودند بیک وجود بمخصوص در ذره اول و
 نہیت اولی کہ از خود وجود نداشتند بلکه بوجود اسماء موجود بودند
 چون لوازم غیر متأخر در وجود طین ، ماء و تراب میخواستند . وجود ماء
 حیات طینشان بود و مہیات و تعینات ترابشان بود چون اینها معلوم شد
 پس اگر بگوئی طینتها واحد بودند باعتبار وجود رواست و اگر بگوئی
 مختلف بودند باعتبار مہیات لوازم اسماء متقابلۃ المفاهیم ہم رواست گفته

باشی پس مانند شیربست که واحد است و به جاورت ماست و نیز مایه ماست و پفیر میشود .

و اما نقل سعادت و شقاوت باید دانست که در مقام وجود این تعینات نبرد چنانچه در باب ازل فرموده اند کان الله ولم یکن معه شیئی ولا اسم ولا رسم پس اختلاف مفاهیم ملک و شیطان و صالح و طالع و سمید و شقی غیر ذلک ذاتی ایشان است و باین معنی فرموده اند السمید سمید قی الازل والشقی شقی لم یزل و حکماء فرموده اند جعل ترکیبی باطلست و ما جعل الله الشمس شمشاوا لکن جعله موجودا مثلا راستی ذاتی الف است و کبھی ذاتی دال است که اگر الف را جاعل راست کند پیش از جعل دال باشد و اگر دال را جاعل کج کند پیش از جعل الف بودی پس پیش از جعل لفظ الف و دال میماند نه حقیقت آنها پس تا این تعینات نبود موضوعی باقی نیست تا سؤال شود که چرا این چنین شد و آنچنان و بعد از تعیین موضوع باقی بشیئیت مثلا باز سؤال راه ندارد چون ذاتی است و لذاتی لایمل پس ثمان جاعل نیست مگر ابراز و اظهار آنچه کامن در کل یا در خار است اگر خورشید عالم تاب طبیات و زیباها و قاذورات و زشتیها را اظهار و ابراز کند بر و بهشی نمیتواند بود پس آنچه در این نشانه دنیا واقع میشود بوجهی ذاتی ماهیات من حیث منی ماهیات و خلط ترابی طبیتها است و بوجهی ناشی از اقتضاهای نشأت سابقه ماهیات است کما قال تعالی و ما ظلمناهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون ، همه از انجام میترسند عبد الله از آغاز

و اما آخوند مجلسی اعلی الله مقامه نقل فرموده اند که خدا ایمان را خلق کرد و بنظر رحمت دروی نگریست و کفر را آفرید و بنظر ااهمیت دروی نگریست و گفت دشمن دارم کسی را که ترا قبول کند اولاً آنکه

کفر بالتبیح آفریده شده فاصلی ندارد چون بعدم وعدمی راجع است و در علوم حقیقت مبرهن است که بشر مجعول بالعرض است پس کفر و توابش بنور ایمان ظاهر است در حقیقت بمظاهر بسته است و بطفیل آنها میتواند بسرای ظهور گام نهد در جانب رحمت و سعادت و نور و انجلیس ظاهر از مظهر اقوی است و در جانب غضب و شقاوت و ظلمت و اهل اینها مظهر از ظاهر اقوی و اصیل تر باشد و ثانیاً آنکه کفر را که آفریده مجبور نفرمود قائل را بر قبول بلکه فرمود و عذیبه الذین یدین و بسوء اختیار قبول نمود حقه تعالی کفر را آفرید تا قدر و منزلت ایمان دانسته شود که لایعرف الاشیاء الا باضدادها .

روی تو روز من و روز من شب تار

ولیک رونق مه بی شبان تاری نیست

مثلاً قدس سره میفرماید :

فرقت از قهرش اگر آبستن است

بهر قدر وصل او دانستن است

شاهد دل را فراقش گوشمال

دل نداند قدر ایام و مهال

و آنچه درستون مذکور است که در علمش گذشته بود که کفر قبول خوانند کرد هم چنین در علمش گذشته بود اختیار این کافر پس اختیار این او لا باید بظهور میرسد و بعد کفر این پس در علم ازلی بمقتضای ذاتی خود کافر گذشته بود حیث کفر او بسوء الاختیار و بهمین حیث درین عالم بظهور میرسد پس کفر او حتمی است و اختیار هم حتمی است و جبری است و اگر بگوئی که ماهیت کافر در ازل چگونه اقتضای کفر نمود و در چیزی طالب خیر است نه

سخننی چند در بارهٔ مدرسی چهاردهی

«بیاد علامه قزوینی»

۱۳۹۵

۱ — اینجانب روزهای جمعه را برای پذیرائی دوستان تخصیص داده‌ام از حدود ساعت ۹ صبح تا ۱۲ ظهر. در روز و ساعت مزبور هر وقت میل داشته باشید اینجا تشریف بیاورید ما را مستفیض خواهید فرمود.

ارادتمند محمد قزوینی

۲ — این شرح حال که قطعاً مورد توجه خوانندگان گرامی «جلوه» و ارباب دانش قرار خواهد گرفت تاریخچه‌ایست از احوال حاج ملاهادی سبزواری حکیم معروف بقلم آقای مرتضی مدرسی چهاردهی که از کتاب تاریخ گرانمای خودشان که هنوز به چاپ نرسیده استخراج کرده‌اند که اینک عیناً نقل و چاپ میشود. کسانی که سروکاری به تتبعات و تحقیقات تاریخی دارند با خواندن این شرح حال تصدیق خواهند نمود که تاکنون ترجمه احوالی درباره حکیم سبزواری کامل‌تر از این نوشته نشده است. «جلوه» جلد اول شماره هفتم

۳ — شرح گزارش زندگی حاج ملاهادی سبزواری در مطلع الشمس و ریاض المعارفین و ذریعة آمده است و درازترین گزارش زندگی او را مرتضی مدرسی چهاردهی در مجله جلوه آورده است. فهرست کتابخانه اعدائی آقای مشکوة کتابخانه دانشگاه تهران جلد دوم. گردآورنده مغزوی چاپ دانشگاه تهران



از انتشارات کتابخانه طهوری

شماره ۹ فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه - تألیف محمود بن عثمان در سرگذشت ابواسحق کازرونی از مشایخ بزرگ صوفیه قرن پنجم با مقابله و تصحیح و ترجمه مقدمه المانی بقلم آقای ایرج افشار در ۶۰۰ صفحه بقطع ۱۹×۲۴ با جلد زرکوب ۳۰۰ ریال

شماره ۴ فرهنگ فارسی جلد اول تألیف آقای دکتر محمد مکاری با مقدمه استاد احمد بهمنیار - مشتمل بر کلیه لغات فارسی و عربی و لغات خارجی مستعمل در زبان و نوشته‌های فارسی و لغات معمول در زبان عامه و اعلام مهم تاریخی و جغرافیائی در ۷۰۰ صفحه بقطع ۱۴×۲۱ با جلد زرکوب ۲۰۰ ریال

شماره ۳ نهج سیمیه انتخابی که ادیب السلطنه سیمیه از دیوان نظم و نثر خود کرده است با اهتمام آقای حسینعلی محفوظ در ۴۰ صفحه بقطع ۱۴×۲۱ با کاغذ االا ۲۵ ریال .

شماره ۴ اشعار و احوال علامه علی اکبر دهخدا گردآوری سید عبدالغفار طه‌وزی در ۶۵ صفحه بقطع ۱۱×۱۴ ۱۰۱ ریال

کتابفروشی طهوری - تهران خیابان شاه آباد

شماره ۵ دیوان استاد سید تقیسی باضماف شرح زندگی و آثار
استاد - گردآوری سید عبدالغفار طه‌وری در ۸۰ صفحه بقطع ۱۲×۱۶
۱۵ ریال .

شماره ۹ تذکره شعرای معاصر ایران تألیف آقای سید عبدالحمید
خلخالی . حاوی مجمعی از شرح حال و منتخبی از اشعار سی و پنج تن از
کویندگان نامی ایران در عصر حاضر - مصور - در ۵۰۰ صفحه بقطع
۱۹×۲۴ باجلد زرکوب و کاغذ اعلا ۱۶۰ ریال .

شماره ۷ ماه‌نخستین شاهکار استاد سید تقیسی شامل چهارده داستان
تاریخی - چاپ دوم با اضافات در ۲۸۰ صفحه بقطع ۱۴×۲۱ ۶۰ ریال .

شماره ۸ دیوان استاد ابو انظر عبدالعزیز بن منصور عسجدی مروزی
از سخنسرایان دوره غزنوی باهتمام و تصحیح و تفسیر آقای طاهری
شهاب در ۴۰ صفحه بقطع ۱۴×۲۱ با کاغذ اعلا ۲۰ ریال .

شماره ۹ قندیه از متون تاریخی قرن نهم در بیان تاریخ و مزارات
سمرقند بکوشش آقای ایرج افشار در ۱۵۰ صفحه بقطع ۱۴×۲۱ با
چاپ خوب ۵۰ ریال

شماره ۱۰ تمدن ایران باستان بقلم آقای مهرداد مهرین در ۵۶
صفحه بقطع ۱۴×۲۱ ۲۰ ریال

شماره ۱۱ زندگی و فلسفه حاج ملاهادی سبزواری بقلم -
آقای مرتضی مدرسی چهاردهی در ۸۰ صفحه بقطع ۱۴×۲۱ با چاپ

